

راویان امام صادق (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">

در حدود بیش از چهار هزار نفر از امام صادق (علیه السلام) حدیث روایت کرده‌اند. مرحوم شیخ مفید می‌نویسد: عالمان حدیث، اسامی راویان موثق را که با اختلاف در رأی و اعتقاد از امام حدیث شنیده و یا روایت کرده‌اند، گردآوری نموده‌اند که تعدادشان بالغ بر چهار هزار نفر می‌باشد. ابن شهر آشوب می‌نویسد: گردآورنده نامهای راویان امام، شخصی بود به نام ابن عقده و دیگران هم گفته‌اند: این عقده برای هر يك راوی، حدیثی نیز نقل کرده است. همچنین طبرسی در «اعلام الوری» و محقق در «معتبر» به شماره آنان اشارت داشته و شیخ طوسی در کتاب «رجال» اسامی همه‌شان را هم ذکر فرموده است. البته کثرت راوی فضیلتی برای امام محسوب نمی‌گردد، بلکه این راویان هستند که بوسیله روایت از امام، فضیلت و منزلت پیدا کرده‌اند. آری، کثرت روایت از امام دلیلی است بر فراوانی علوم و دانشهای امام و نشانه آن است که همه دانشجویان و طالبان علم و فضیلت با اختلاف در مذهب و گرایشهای فکری و عقیدتی، به امام صادق (علیه السلام) توجه داشته و از خرمن علم و دانشش توشه‌ها گرفته‌اند.

راویان امام از بزرگان اهل سنت

عده‌ای از پیشوایان و سرشناسان اهل سنت همانند شاگردی در مکتب امام صادق (علیه السلام) دانش اندوخته‌اند و در این فراگیری بر امامت و سیادت و جلالت شأن او، اقرار و اعتراف داشته‌اند، چنانکه شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع الموده» و نووی در «تهذیب الاسماء و اللغات» به این معنی اذعان دارند و حتی شافعی در «مطالب السؤل» می‌نویسد: شنیدن حدیث و تعلم و فراگیری این بزرگان از محضر امام صادق (علیه السلام) شرافت و منقبتی است برای خود آنان. اینک به شرح حال مختصری از علما و بزرگان اهل سنت که از امام صادق (علیه السلام) دانش اندوخته‌اند، می‌پردازیم:

ابو حنیفه:

ابوحنیفه نعمان بن ثابت از موالی (یعنی غیر عرب) و اصلاً اهل کابل می‌باشد که در کوفه زاده شده و در آنجا پرورش یافته است. او در کوفه حوزه درسی داشته و سپس به بغداد انتقال یافته و در سال 105 ق در همان شهر درگذشته و قبرش در بغداد معروف است. او پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و مشهورتر از آن است که به بیان شرح حالش بپردازیم.

تلمذ او نزد امام صادق (علیه السلام) نیز معروف است. شبلینجی در «نورالابصار» ابن حجر در «صواعق»، قندوزی در «ینابیع الموده» و ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» به این معنی اذعان و تصریح کرده‌اند. آلوسی در کتاب «مختصر التحفة الاثنی العشرية»، ص 8 می‌نویسد: ابوحنیفه که در میان اهل سنت دارای مقام و موقعیتی است، با صراحت تمام گفته: «لولا السنتان لهلك النعمان» که منظورش همان دو سالی است که در

حضور امام صادق (علیه السلام) زانو زده و دانش اندوخته است .

مالك بن انس:

او بنیانگذار یکی دیگر از مذاهب چهارگانه اهل سنت است .

ابن ندیم در «فهرست» می‌نویسد: او فرزند ابی عامر از قبیله حمیر از بنی تمیم شاخه‌ای از قریش بوده و سه سال در شکم مادرش بوده است .

گویند: مالك، به خلافت عباسیان عقیده نداشته، لذا جعفر بن سلیمان عباسی والی مدینه او را به این اتهام احضار و بر بدن برهنه‌اش چندین تازیانه نواخت و دستور داد او را به قصد شکنجه بر زمین کشیدند که در اثر آن استخوان کتفش شکست.

مالك به سال 179 ق. در سن هشتاد و چهار سالگی بدرد حیان گفت و این خلکان هم در این باره هم رأی ابن ندیم است .

تلمذ مالك بن انس نزد حضرت جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) مشهور است و از جمله مورخان و دانشمندانی که به آن اشارت دارند، عبارتند از: نووی در «تهذیب» شبلنجی در «نورالابصار»، سبط در «تذکره»، شافعی در «مطالب»، ابن حجر در «صواعق»، قندوزی در «ینابیع» ابونعیم در «حلیه»، ابن صباغ در «فصول» و غیر اینان.

سفیان ثوری:

او فرزند سعید بن مسروق کوفی، از روایان و شاگردان امام صادق (علیه السلام) و از مشاهیر اعلام اهل سنت است .

سفیان بارها وارد بغداد شده و حدیثهایی از امام شنیده و امام وصیتهایی گران بها به وی کرده که در فصل وصایای امام مذکور است و همچنین بحث او با امام صادق (علیه السلام) پیرامون زهد در همین نوشتار یاد گردیده است .

سفیان بعدها به بصره منتقل شد و به سال 161 ق. در آنجا درگذشت. او به سال نود و اندی از هجرت به دنیا آمده بود و گویند واقعه شهادت زید را دیده و آنوقت در شرطه هشام بن عبدالملك بوده است .

تلمذ سفیان از امام صادق (علیه السلام) مورد تأیید نویسندگان اهل سنت و دیگر علمای رجالی شیعه می‌باشد، که این معنی را از جمله در کتب: «تهذیب»، «نورالابصار»، «تذکره»، «مطالب»، «صواعق»، «ینابیع»، «حلیه»، «الفصول المهمه» و جز آن می‌توان مطالعه کرد.

سفیان بن عیینه:

از دیگر شاگردان و روایان امام صادق (علیه السلام) از اهل سنت که مورد اشاره «تهذیب»، «نورالابصار»، «مطالب»، «صواعق»، «ینابیع»، «حلیه»، «فصول» و غیر اینهاست، سفیان بن عیینه می‌باشد.

او فرزند ابی عمران کوفی مکی است و به سال 107 ق. در کوفه به دنیا آمده و در سال 198 ق. در مکه از دنیا رحلت کرده است .

سفیان جوانی بیش نبوده که در کوفه به جلسات درس ابوحنیفه راه یافت و دانشمندان رجالی شیعه هم تلمذ او

را نزد امام صادق (علیه السلام) خاطرنشان ساخته‌اند.

یحیی بن سعید انصاری:

او از تابعان و از قبیله بنی نجار بوده و از سوی منصور عباسی، در مدینه به پست قضاوت و سپس به مقام قاضی القضاات منصوب گردیده و بالاخره در سال 143 ق. در هاشمیه درگذشته است .
تلمذ او از امام صادق (علیه السلام) در کتب یاد شده و در دیگر کتب رجال شیعه ذکر گردیده است .

ابن جریر:

عبدالمک بن عبدالعزیز بن جریر مکی از جمله دانشمندان اهل سنت و از تلامذه معروف امام صادق (علیه السلام) می‌باشد. 1 او متعه را حلال می‌دانسته و صدوق او را در سلسله اسناد حدیثی که در مورد قبول دعاوی بدون بینه روایت کرده، آورده است. کلینی نیز در «کافی» نقل می‌کند که مردی پیرامون متعه از امام صادق (علیه السلام) سؤالاتی کرد. امام آن مرد را به عبدالملک احاله داد و فرمود از او بپرس که نزد او راجع به متعه اطلاعاتی هست و عبدالملک هم در پاسخ آن مرد مطالب فراوانی راجع به متعه و حلیت آن، املاء کرد.
ابن خلکان می‌نویسد: ابن جریر یکی از علمای مشهور است. او در سال 80 ق. زاده شده و در بغداد بر ابوجعفر منصور وارد گشته و به سال 150 یا 151 و یا 149 ق درگذشته است .

قطان:

ابوسعید یحیی بن سعید قطان بصری از پیشوایان حدیث زمان خویش شمرده می‌شود و صاحبان صحاح سته به سخنان او استناد و با کلماتش استدلال کرده‌اند. وی از جمله شاگردان و روایان امام صادق (علیه السلام) بوده و به سال 198 ق. درگذشته است .
ابن قتیبه او را از علمای شیعه بر شمرده است، ولی بزرگان شیعه او را در ردیف دانشمندان شیعی نمی‌دانند.

محمد بن اسحاق:

او از شاگردان امام صادق (علیه السلام) و صاحب «مغازی» و «سیر» است. در اصل اهل مدینه ولی ساکن مکه بوده است.
ابن خلکان او را بسیار ستوده است و ظاهراً میان او و مالک عدواتی بوده، لذا هر يك دیگری را مورد طعن قرار می‌داده است .
ابن اسحاق در حیره بر منصور عباسی وارد شد و کتاب «مغازی» را برایش نگارش کرد و بعد وارد شهر بغداد شد و مشهور آن است که او به سال 151 ق. در بغداد درگذشته است 2.

شعبه بن حجاج ازدی:

او در عداد پیشوایان و سرشناسان اهل سنت و از جمله شاگردان امام صادق (علیه السلام) محسوب بوده است .
شعبه فتوی داده بود که مردم همراه ابراهیم بن عبدالله بن حسن قیام کنند و گویند خود او شخصاً همراه

محدثان با ابراهیم در قیام و انقلاب او شرکت جست. و در مورد تلمذ او نزد امام صادق (علیه السلام) به مصادر یاد شده در ترجمه اشخاص سالف الذکر مراجعه شود.

ایوب سجستانی :

او از شاگردان و راویان امام صادق (علیه السلام) بوده و برخی نام او را سختیانی ضبط کرده‌اند، لیکن سجستانی مشهورتر است .

سجستانی از فقهای بزرگ تابعین بوده و به سال 131 ق. در بصره به بیماری طاعون در سن 65 سالگی درگذشته است .

در مورد شاگردی او نزد امام صادق (علیه السلام)، علاوه بر مصادر سنیان، برخی کتب رجال شیعه هم بدان تعرض کرده‌اند.

این بود شرح حال مختصری از بزرگان اهل سنت و فقهای سرشناس آنان که در ردیف شاگردان و تلامذه امام صادق (علیه السلام) معدود می‌باشند.

ابونعیم در «حلیة الاولیاء» نام اشخاص دیگری را به عنوان شاگرد امام صادق (علیه السلام) آورده و جز او هم با جمله «و غیرهم» به وجود افراد دیگری اشارت دارند.

راویان امام از شیعه

در صفحات پیش خواندید که روایان و شاگردان مورد وثوق امام بالغ بر چهار هزار نفر بوده‌اند. پس چگونه ممکن است ما در صفحات محدود این نوشته به بیان شرح حال همه آنها بپردازیم؟! بعلاوه تراجم نگاران و علمای رجال به ترجمه و شرح حال آنان به طور مفصل پرداخته‌اند و این کار، تکراری و کم فایده خواهد بود. مع ذلك شایسته آن است که لااقل به ترجمه و شرح حال مشهورترین راویان موثق امام پرداخته شود تا گوشه دیگری از ابعاد شخصیت آن بزرگوار روشنتر گردد.

ابوسعید ابان بن تغلب بکری جریری:

او از روایان و شاگردان امامان سجاد، باقر و صادق (علیه السلام) بوده و در زمان حیات امام ابی عبدالله صادق (علیه السلام) به سال 140 یا 141 ق درگذشته است .

هنگامی که خبر رحلت او به گوش امام رسید، فرمود: به خدا سوگند مرگ ابان دل مرا به درد آورد. و همین جمله می‌تواند نشانگر مقام و منزلت ابان نزد امام صادق (علیه السلام) باشد.

او چه شخصیتی بوده که امام، مرگ او را مایه تأثر خاطر و سبب انکسار قلب خویش دانسته است؟!

ابان مردی بسیار دانا و در بحث و مناظره، نیرومند و چیره دست بوده و کافی است جمله امام باقر (علیه السلام) را در حق او به یادآوریم که فرمود: ای ابان! در مسجد مدینه بنشین و به مردم فتوی بده که دوست دارم در میان شیعیان من، امثال تو فراوان باشند.

و امام صادق (علیه السلام) نیز به او فرمود: با مردم مدینه به بحث و گفتگوی علمی بنشین که دوست دارم در میان شاگردان من امثال تو فراوان باشند.

اگر ابان فضل و دانش زیاد نداشت و در بحث و مناظره زبردست و نیرومند نبود، هرگز امام باقر و امام صادق

(علیه السلام) او را به آنچنان مسؤولیت سنگین و کار دشواری وا نمی‌داشتند، زیرا شکست ابان در واقع شکست آنان بوده است .

به هر حال ابان، فقط از امام صادق (علیه السلام)، سی هزار حدیث نقل کرده است، چنانکه خود امام در این باره خطاب به ابان بن عثمان فرمود: برو آن احادیث را از ابان بن تغلب بشنود و از او روایت کن!

ابان بن تغلب نه تنها در علم حدیث و کلام تخصص داشته است، بلکه در بسیاری از علوم و دانشهای متداول زمان خود مانند تفسیر، ادبیات، لغت‌شناسی، نحو و قرائت چیره دست و متبحر بوده و از عربهای اصیل و از آنها مطلب نقل کرده و دست به تألیف کتاب «الغریب فی القرآن» زده و در این زمینه شواهدی از اشعار عرب برگزیده است .

از امتیازات ابان آنکه دانشمندان اهل سنت با اعتراف به تشیع او، وی را توثیق نموده اندا که از آن جمله می‌توان از افراد ذیل نام برد:

احمد، یحیی، ابوحاتم، نسائی، ابن عدی، ابن عجلان، حاکم، عقیلی، ابن سعد، ابن حجر، ابن حبان، ابن میمون و بالاخره ذهبی در «میزان الاعتدال» .

اینان همگی ابان را از تابعین شمرده‌اند و چه مقامی از این بالاتر که احدی نتوانسته مراتب فضل و کمال و دانش و بینش او را منکر شود.

ابان بن عثمان احمر بجلی کوفی:

او گاهی ساکن بصره بوده و گاهی ساکن کوفه و از مردم بصره امثال ابوعبیده معمر ابن مثنی و ابی عبدالله محمد بن سلام نزد او تلمذ کرده و در زمینه‌های شعر و نسب و حوادث تاریخی مطالب بسیاری از او نقل نموده‌اند.

ابان بن عثمان از امام صادق و امام کاظم (علیه السلام) حدیث شنیده و کتاب بزرگ و خوبی به رشته تحریر در آورده که جامع حوادث نخستین تاریخ اسلام و مغازی و جریان وفات ورده است و این سخن نجاشی است: «ابان یکی از اصحاب اجماع امام صادق (علیه السلام) است که شش تن بوده‌اند، بدین ترتیب: جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان.»³

اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی کوفی:

او از افراد مورد وثوقی بوده که از امام صادق و امام کاظم (علیه السلام) نقل حدیث کرده است و برادران او به نامهای یونس، یوسف و اسماعیل که در جهان تشیع بیت بزرگی محسوبند و برادر زاده‌های او به نامهای علی و بشیریعی فرزندان اسماعیل که از شخصیت‌های ممتاز و بارز بوده‌اند، همگی از محدثان محسوب می‌شده‌اند. اسحاق و برادرش اسماعیل افرادی دارا و ثروتمند بودند و بدین‌وسیله به یاران و دوستان خود صله و احسان می‌کردند؛ از این رو امام صادق (علیه السلام) هرگاه آنان را می‌دید می‌فرمود: خداوند گاهی دنیا و آخرت را برای برخی یکجا جمع می‌کند. و درباره اسحاق، ستایشهای دیگری نیز نقل شده است.

اسماعیل بن ابی زیاد سکونی:

«سکون» طایفه‌ای از عرب یمن است. گویند: او در موصل قاضی بوده است و در نقل حدیث و روایت هم مورد

وثوق. اصحاب ما امامیه بر عمل به روایات او اتفاق نظر دارند. برخی از علمای رجالی او را عامی دانسته‌اند، لیکن چنین چیزی ثابت نشده است. سکونی در زمینه‌های فقهی، احادیث فراوانی روایت کرده که اگر سلسله سند تا او خدشه نداشته باشد، همگی مورد عمل فقهاست.

اسماعیل بن حیان صیرفی کوفی:

او برادر اسحاق سالف الذکر است.

کلینی در «اصول کافی» باب برالوالدین، در حدیث صحیحی از عمار پدر همین اسماعیل روایت کرده است که او به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند: که فرزندم اسماعیل خیلی به من نیکی می‌کند. و امام صادق (علیه السلام) به عمار می‌فرماید: من اسماعیل را دوست می‌داشتم، اکنون محبت و علاقه‌ام به او خیلی بیشتر گردید. و چه مقامی از این بالاتر که امام، کسی را این اندازه دوست بدارد؟

بریدبن معاویه عجل:

او از روایان امام باقر و امام صادق (علیه السلام) بوده و در زمان امام صادق (علیه السلام) درگذشته است. او از نظر جلالت و بزرگی شأن نزد اهل بیت به مقام فوق وثاقت رسیده که امام درباره او و یارانش فرمود: اوتاد روی زمین و سرشناسان دین چهار نفرند: محمد بن مسلم، بریدبن معاویه، لیث بختری مرادی و زرارة بن اعین. و در سخنی دیگر فرمود: اصحاب پدرم، زرارة بن اعین، محمد بن مسلم، لیث مرادی و برید عجل، مرده و زنده‌شان مایه آبرو و زینت بوده‌اند. اینان به پا دارنده عدل و داد و صدق و راستی و از پیشروان و مقربانند. و در حدیثی دیگر فرمود: این چهار تن، برگزیده و امین خدا بر حلال و حرام اویند. و باز فرمود: اینان نگهبانان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خدایند؛ اینان پیشروان در دنیا و سبقت گیرندگان در آخرت هستند. و بسیاری دیگر از جملات عطرآگین و ستایش‌آمیز که امام درباره این نیکان فرموده است. برید از جمله اصحاب اجماع امام باقر (علیه السلام) می‌باشد. 4.

بکیرین اعین شیبانی:

او برادر زراره و از روایان و شاگردان امامین باقر و صادق (علیهما السلام) می‌باشد. او نیز در زمان حیات امام صادق (علیه السلام) وفات یافته و هنگامی که خبر وفات او به گوش امام رسید، فرمود: سوگند به خدا، او را خداوند در میان رسول الله و امیرالمؤمنین فرود آورد. 5 (یعنی در بهشت همسایه آن بزرگوارن شد). روزی امام صادق (علیه السلام) یادی از بکیر کرد و فرمود: خداوند بکیر را مشمول لطف و مرحمت خویش قرار دهد که قرار داده است. عبیدالله بن زراره گوید: من که آن روز نوجوانی بیش نبودم با تعجب به امام نگاه کردم. امام فرمود: البته می‌گویم ان شاء الله. پس، این بیان امام درباره بکیر در بلندی مقام و مرتبه‌اش کافی است. او از موثقان و صالحان فرزندان اعین است و افراد موثق و صالح در میان فرزندان او کم نبوده‌اند. به هر حال از بکیر بن اعین روایان موثق و مورد اعتمادی نقل حدیث فرموده‌اند.

ابوحمره ثمالی:

ثابت بن دینار معروف به ابوحمره ثمالی از روایان امامان سجاد، باقر و صادق (علیهم السلام) بوده و زمان امام کاظم (علیه السلام) را نیز دیده و به قولی در سنه 150 ق درگذشته است؛ بنابراین دو سال هم از عصر امامت امام هفتم را درک کرده و به قولی او در مرگ منصور به سال 157 ق. زنده بوده است .

ثمالی مردی بسیار جلیل القدر و دارای موقعیت و مقام بزرگی بوده و حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود است: ابوحمره، لقمان عصر خویش بوده و توفیق خدمتگزاری چهار امام معصوم: علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و موسی کاظم (علیه السلام) را پیدا کرده است .

و در حدیثی دیگر فرمود: او سلمان عصر خویش بوده است .

روزی ابوحمره در گورستان بقیع بود که امام ششم او را نزد خود احضار فرمود. وقتی ابوحمره آمد، امام فرمود: من وقتی تو را می بینم احساس آرامش می کنم.

و امام ابوالحسن (علیه السلام) درباره ابوحمره گفت: خداوند هرگاه دل مؤمن را نورانی و روشن کند، اینگونه می شود (یعنی مثل ابوحمره). و سخنان معصومان در ستایش و تمجید او فراوان است و همو راوی آن دعای طولانی، ارزشمند و بلیغ و پر محتوا از امام سجاد (علیه السلام) است که سحرهای ماه رمضان خوانده می شود و به «دعای ابوحمره ثمالی» شهرت دارد.

ابوحمره را علمای اهل سنت هم موثق دانسته و از او حدیث روایت کرده اند.

جابر بن یزید جعفی کوفی:

او از شاگردان و روایان امامین باقر و صادق (علیه السلام) بوده، و به قولی در سال 128 ق. در عصر امام ششم و به قولی دیگر در سنه 132 ق. درگذشته است .

جابر تنها از امام باقر (علیه السلام) هفتاد هزار حدیث روایت کرده است و اگر کسی در آن احادیث دقت کند، خواهد فهمید که او محرم اسرار دو امام بزرگوار بوده و کرامات آشکاری را از ایشان روایت نموده است .

جابر به دستور امام باقر (علیه السلام) خود را به دیوانگی زده و در صحن مسجد کوفه بچه ها را دور خود جمع می کرد و دیوانه بازی در می آورد و ورد زبانش این بود: «منصور پسر جمهور را امیر بدون فرمان می یابم». اتفاقاً چند روز بیش از جریان جنون جابر نگذشته بود که از سوی هشام بن عبدالملك به والی کوفه فرمانی رسید بدین مضمون: «نگاه کن مردی به نام جابر بن یزید جعفی است ؛ او را گردن بزن و سرش را پیش من بفرست!».

والی کوفه پس از قرائت نامه رو به اطرافیاناش کرد و راجع به جابر پرس و جو نمود. آنان گفتند: او مردی بود فاضل، دانشمند و محدث و اهل بحث و نظر، ولی اخیراً دیوانه شده و اینک در صحن مسجد همراه بچه ها، اسب سواری می کند.

والی شخصاً موضوع را تعقیب کرد و مشاهده نمود که جابر با بچه ها سوار بر چوب، بازی می کند. پس گفت: سپاس خدا را که مرا از قتل این مرد رهائی بخشید.

اینجا بود که پرده از راز فرمان امام کنار رفت و معلوم شد که چرا حضرت باقر (علیه السلام) به او فرمود که خود را به دیوانگی بزند و بعد از رفع خطر، او به حال عادی خود بازگشت و چند روزی نگذشته بود که سخن جابر درباره منصور بن جمهور درست از آب درآمد و آن طور شد که او گفته بود.

یعقوبی می نویسد: جابر طی حدیثی راجع به سرنوشت بنی عباس و روی کار آمدن آنان و نقش قحطبه (به طور

سربسته) سخن می‌گفت و اتفاقاً او نزدیک جابر بود و سخنان او را می‌شنید. جابر ضمن اشاره به قحطبه گفت: اگر بخواهم، می‌گویم او همین است.

شما خواننده گرامی از این مطلب و امثال آن پی می‌برید که جابر محرم اسرار اهل بیت بوده و از سوی ایشان درباره او سخنان تمجیدآمیز فراوان رسیده و امام صادق (علیه السلام) شخصاً او را مورد مرحمت خویش قرار داده است.

همچنین گویند: او کسی بود که دانش امامان بدو رسیده است؛ از این رو ارباب حدیث و دانشمندان رجالی از عامه، برخی موثقش دانسته و برخی به شخصیتش خدشه وارد ساخته و از او به عنوان رافضی و غالی یاد کرده‌اند که قائل به رجعت می‌باشد. در عین حال ذهبی او را از علمای بزرگ شیعه دانسته و بدین معنی اعتراف کرده است.

جمیل بن دراج نخعی:

او از راویان امامین صادق و کاظم (علیهما السلام) بوده است که در اواخر عمر نابینا گشت و در عصر حضرت امام رضا علیه السلام درگذشت.

او از اصحاب اجماع امام صادق (علیه السلام) و فقیه‌ترین آنان بوده است و از زبان امامان راجع به او جمله‌های ستایش‌آمیزی نقل شده که کاشف از مقام و منزلت والای او است؛ از جمله هنگامی که امام صادق (علیه السلام) آیه «فان یکفربها هولاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین»⁶ را قرائت می‌فرمود اشاره به جمعی کرد که جمیل در میان آنان بود. آنان همگی و یکصدا گفتند: آری، جان ما به قربانت، ما بدان کافر نبوده و نیستیم. جمیل به کثرت عبادت و داشتن سجده‌های طولانی معروف بوده است.

حارث بن مغیره نصری:

او از امام باقر، امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) روایت کرده و دارای مقامی ارجمند و والا بوده است و سخنان امام صادق (علیه السلام) اشعار به عظمت شخصیت او دارد آنگاه که به گروهی که یونس بن یعقوب هم در میانشان بود فرمود: آیا مرجعی ندارید که به او مراجعه کنید؟ چرا به حارث بن مغیره رجوع نمی‌کنید؟ با در نظر گرفتن اینکه یونس بن یعقوب خود از شخصیت‌های بزرگ بوده، ارجاع امام او و امثال او را به حارث بن مغیره نشانگر عظمت و جلالت شأن حارث می‌تواند باشد.

حریزین عبدالله ازدی کوفی سجستانی:

علت نسبت وی به سجستان آن بود که او کاربازرگانی داشته و به آن سامان مسافرت فراوان می‌کرده است. حریز روایتگری فقیه بوده و کتابهائی هم در این زمینه تصنیف کرده و از امام ششم با واسطه و بدون واسطه حدیث روایت نموده است.

گویند: او فقط دو حدیث به طور مستقیم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده و بقیه را با واسطه نقل کرده است؛ لیکن چنین چیزی با واقعیت تطبیق نمی‌کند، زیرا هر کس کتب حدیث را بررسی کند، خواهد دید که حریز مستقیم و غیر مستقیم احادیث فراوانی از امام ششم روایت کرده است و کتب او از اصول شمرده می‌شود. حریز به همراه جمعی از شیعیان در سجستان به قتل رسید. ماجرا چنین بوده که او در سجستان همکیشانی

داشته است، ولی اکثر ساکنان سجستان در مذهب خوارج بودند. چون یاران حریر شاهد می‌کردند که خارجیان، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دشمن می‌دارند و او را دشنام و ناسزا می‌گویند، در این مورد از حریر دستور خواستند و او هم اجازه قتل چنین کسانی را صادر کرد. خوارج می‌دیدند که به طور مرتب، افرادی از آنان کشته می‌شوند و چون شیعیان در اقلیت بودند، خوارج گمان نمی‌کردند که این قتلها کار شیعه باشد؛ از این رو با مرجئه در می‌آویختند و آنان را مسؤول کشتار خوارج می‌دانستند. روزگاری به همین منوال گذشت و سرانجام خوارج به ماهیت قضیه پی بردند و به جستجوی شیعه پرداختند و آنان را در مسجد گرد حریر جمع دیدند. خوارج دیوارهای مسجد را بر سر حریر و یارانش خراب کردند و همه‌شان را زیر خوارها خاک مدفون ساختند. رحمت خدا به روان همه شان باد.

حفص بن سالم:

ابوولاد حنّاط جعفری کوفی معروف به حفص بن سالم از موالی و روایان امام صادق (علیه السلام) بوده است. او اصلی داشته که راویان موثق از آن اصل روایت می‌کرده‌اند و همه دانشمندان بر وثاقت و درستی او متفق القولند. گویند او همراه زید قیام کرد و امام صادق (علیه السلام) نیز حرکت او را تأیید فرمود و این، مطلب شگفتی نیست؛ زیرا امام مؤید قیام زید بوده، و اگر چه بظاهر از حمایت زید خودداری می‌کرده است تا بدین وسیله اهل بیت را از گزند آسیب و اذیت بنی امیه حفظ کند.

حفص بن غیاث نخعی کوفی:

او از سوی هارون در بغداد شرقی به منصب قضا نشست و سپس از سوی او قاضی کوفه شد و به سال 194 ق. در همانجا درگذشت.

نجاشی می‌نویسد: اصلی که حفص از آن نقل حدیث می‌کرده محتوی یکصد و هفتاد حدیث یا در حدود آن از امام صادق (علیه السلام) بوده است.

مشهور است که او سنی مذهب بوده، مع ذلك در روایت، مورد وثوق بوده است؛ لذا شیعه روایات او را می‌پذیرفته‌اند، چون ملاک قبولی حدیث نزد شیعه وثاقت راوی بوده است، هر چند که در مذهب شیعه نباشد. از این رو علمای شیعه روایات جمعی را که شیعه نبوده، لیکن افرادی مورد وثوق بوده‌اند، می‌پذیرفته‌اند. البته از برخی احادیث حفص، چنین استفاده می‌شود که او شیعه بوده، لیکن مشهور خلاف آن است و رجحان^{۴۴} اهل تسنن بودن اوست.

حفص به هنگام روایت از امام ششم می‌گفته است: حدیث کرد مرا بهترین جعفرها، جعفر بن محمد... از این عبارت نیز چنین بر می‌آید که او پیرو اهل سنت بوده مگر آنکه گفته شود او بدین وسیله تقیه می‌نموده و تشیع خود را پنهان می‌کرده است.

حماد بن عثمان بن زیاد رواسی کوفی:

او ملقب به «ناب» و از روایان امام صادق، امام کاظم و امام رضا (علیهم السلام) بوده و به سال 190 ق. در کوفه درگذشته است.

حماد يك جنگ حدیثی داشته که راویان موثق از آن جنگ، حدیث روایت می‌کرده‌اند. او از اصحاب اجماع امام صادق (علیه السلام) بوده و دو برادر به نامهای حسین و جعفر داشته است که هر دو از روات موثق و از اخیار و فضلا به شمار می‌آمده‌اند.

حماد بن عیسی جهنی بصری:

او از امامین صادق و کاظم (علیهما السلام) روایت کرده و تا عصر امام جعفر (علیه السلام) در قید حیان بوده ست؛ لیکن از امام جواد و امام رضا (علیهما السلام) حدیثی ندارد. حماد از اصحاب اجماع امام ششم و مردی بسیار راستگو و پرهیزگار و در روایت حدیث محتاط بوده است. از خود او منقول است که می‌گفته: هفتاد حدیث از امام صادق (علیه السلام) شنیده بودم، اما در بسیاری از آنها به تردید افتادم؛ فقط بیست حدیث ماند که هرگز در صحت آنها تردیدی ندارم. و نیز روایت می‌کنند که او از امام صادق (علیه السلام) درخواست کرد برای او دعا کند و از خدا برایش خانه، همسر و فرزند و خدمتکار و حج همه ساله بخواهد. امام دست به دعا برداشت و عرض کرد:

اللهم صل علی محمد و آل محمد وارزقه دارا و زوجة و ولدا و خادما والحج خسمین سنة. خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و به حماد خانه و همسر و فرزند و خدمتکار و پنجاه سال حج روزی کن. برخی گفته‌اند: این دعا را امام کاظم (علیه السلام) برای حماد کرده است. حماد می‌گوید: چون امام پنجاه سال را قید کرد، دانستم که بیشتر از آن موفق نخواهم شد و عمرم به سر خواهد رسید. ولی اکنون دعای امام درباره من مستجاب شده: این خانه من است و این همسر من که در پشت پرده نشسته و سخن مرا می‌شنود و این فرزند و این خدمتکار که خداوند همه را به من مرحمت کرده است. حماد برای پنجاه و یکمین بار به قصد حج بار سفر بست؛ اما وقتی به جحفه رسید و به نیت غسل احرام وارد نهر آب شد، سیلاب او را برد و غرق کرد. غلامانش او را دنبال نمودند و از آب گرفتند، لیکن او مرده بود و به همین جهت او را «غرق جحفه» نامند. این حادثه به سال 209 ق. رخ داده است. 7

حمران بن اعین شیبانی:

او برادر زواره و از موالی بوده و از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت کرده و کمتر کسی به اندازه او نزد امامان قرب و منزلت داشته است. از امام باقر (علیه السلام) احادیث زیادی درباره حمران نقل شده است که حکایت از مقام او نزد امامان دارد. از جمله فرمود: تو در دنیا و آخرت از شیعیان ما هستی. حمران مؤمن راستین است و هرگز از ایمان و اعتقاد خود بر نمی‌گردد. حمران انسانی با ایمان و از اهل بهشت است؛ به خدا سوگند او ابداً دچار شك و تردید نشود. من در میان مردم کسی را نیافتم که به حرف ما خوب گوش کند و از فرمان ما اطاعت نماید و به دنبال اصحاب پدرم باشد جز دو مرد را که خداوند هر دو را مشمول رحمت و لطف خویش قرار دهد و آن دو مرد عبارتند از: عبدالله بن ابی یعفور و حمران بن اعین. ایندو مؤمن خالص و از شعیان واقعی هستند. حمران هرگز مرتد نگردد و بی ایمان از دنیا نرود و چه شفیع خوبی هستیم ما (من و پدارنم) برای حمران. از او جدا نمی‌شویم و دست او را

می‌گیریم و با هم وارد بهشت می‌شویم.

این سخنان امام و چندین نمونه دیگر - چنانکه ملاحظه می‌کنید - حاکی از این است که حمران نزد امامان مقام و منزلتی داشته که جز معدودی از اصحاب آنان به این مقام و منزلت نبوده‌اند، هر چند که اهل ورع و تقوی در میان آنان بسیار بوده است .

امام طی این احادیث ضمن بیان قرب و منزلت و فضل و کمال حمران، بدین معنی اشاره دارد که او به‌مرتبه یقین رسیده و ایمان در اعماق دل او جای گرفته است، به نحوی که هرگز شك و تردید او را نمی‌آزارد و حوادث تکان دهنده او را متزلزل نمی‌سازد.

این نکته از آن نظر جالب توجه است که عصری که حمران در آن می‌زیست، عصری بحرانی بوده و فتنه‌ها و آشوبها فراوان درون مردمان را می‌آزموده است ؛ بویژه در مورد اهل علم و دانش امکان لغزش و انحراف زیاد بوده است، که مردم نسبت به ایشان توجه و اقبالی خاص داشته‌اند. حمران نه تنها فقیه بلکه در علم کلام، تفسیر، لغت و نحو هم استاد بوده و نام او در ردیف قراء ذکر شده، پس او از جهات متعددی دارای فضل و کمال بوده است .

حمزه طیار:

او مردی مؤثق و جلیل‌القدر و در علم فقه و کلام سرآمد بوده است .

حمزه به روزگار امام صادق (علیه السلام) بدرد حیات گفته است. درباره حمزه احادیثی وارد شده که نشانگر ایمان محکم و ولای او نسبت به اهل بیت است. او از حقانیت ائمه اهل بیت با منطق نیرومند و قاطعیت تمام دفاع می‌کرده و در اثبات امامت آنان به بحث و مناظره می‌پرداخته است. 8 هشام بن حکم گوید: روزی امام صادق (علیه السلام) از من سراغ حمزه را گرفت. عرض کردم او درگذشت. امام فرمود: خداوند او را رحمت کند و سرور و شادمانی‌اش بخشد. او در دفاع از ما اهل بیت بسیار سخت کوش و مصمم بود.

نظیر این حدیث را مؤمن الطاق هم درباره حمزه روایت کرده است .

در حدیثی دیگر آمده است که حمزه از امام صادق (علیه السلام) پرسید: شنیده‌ام شما دوست نمی‌دارید بر سر مسائل فکری و عقیدتی بحث و درگیری شود.

امام در پاسخ فرمود: از بحث و مناظره تو و امثال تو نگرانی ندارم. تو که می‌دانی چگونه پرواز کنی و چگونه بر زمین بنشینی از بحث و مجادله مثل تو هرگز بدمان نمی‌آید. تو به احتجاج بپرداز و از ما دفاع کن! طیار لقب حمزه و پدر او محمد بن عبدالله مولای فزاره بوده که خود از اصحاب امام باقر (علیه السلام) محسوب می‌شده و امام بوجود چنین شخصی افتخار می‌کرده است. 9

حمزه می‌گوید: روزی امام صادق (علیه السلام) راجع به علم قرائت از من سؤالی فرمود. عرض کردم من در این دانش وارد نیستم. امام فرمود: ولی پدر تو محمد وارد بود. بعد، از فرائض پرسید. گفتم: در این قسمت هم اطلاع کافی ندارم. امام باز فرمود: لیکن پدر تو اطلاعات خوبی داشت. سپس فرمود: روزی مردی قرشی از دوستان من که شخص دانشمند و آگاهی در علم قرائت هم بود همراه پدر تو نزد ابوجعفر باقر اجتماع کردند. پدرم امام باقر رو به آنها کرد و فرمود: با هم بحث کنید و از یکدیگر سؤال علمی نمائید. آنان به بحث و مناظره علمی پرداختند و مطالبی میان آنها رد و بدل شد. آنگاه مرد قرشی به پدرم امام باقر گفت: مقصود شما را فهمیدم؛ می‌خواستید به

من نشان دهید که در میان اصحاب و شاگردان شما چنین کسانی وجود دارند.
امام باقر (علیه السلام) فرمود: آری، چنین است! او را چطور دیدی و چگونه دانشمندی است؟
پس حمزه و پدرش محمد هر دو در علم و دانش و فن مناظره سرآمد بوده‌اند، لذا امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) آنان را به این کاروا می‌داشته‌اند.

داود بن فرقد اسدی کوفی:
او از شاگردان و راویان امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) بوده و کتابی داشته که محدثان موثق از آن نقل حدیث کرده‌اند.
داود مناظره و بحثی با برخی پیروان زیدیه داشته که خود نشانه شهرت او به تشیع و حاضر جوابی و خوش کلامی اوست، آنچنانکه امام صادق (علیه السلام) از چگونگی بحث و مناظره او سخت خوشحال شده و خنده سر داده است.

خود داود نقل می‌کند که به ابی عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: در مسجد رسول الله نماز مغرب گزارده و نشسته بودم؛ دیدم مردی در پشت سر من نشسته و این آیه را می‌خواند:
فما لكم في المنافقين فئتين و الله اركسهم بما كسبوا تریدون ان تهدوا من اضل الله. 11
شما را چه شده که درباره منافقان دو گروه شده‌اید (گروهی، آنان را کافر و گروهی دیگر مسلمانشان می‌انگارید) در حالیکه خداوند آنان را در نتیجه اعمال و کردارشان وارونه ساخته و به کفر بازشان گردانده است؟ آیا شما می‌خواهید کسانی را که خداوند گمراه کرده است هدایت کنید؟!
فهمیدم که آن مرد، مرا قصد کرده و مقصودش کنایه زدن به من است. من هم فوری این آیه را خواندم:
ان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم. 12
شیاطین، الهام بخش اولیاء و دوستان خویشند تا با شما به جدال بنشینند.
دقت کردم، دیدم او هارون بن سعد زیدی است.
امام صادق (علیه السلام) در حالیکه می‌خندید، فرمود: جواب درستی گفته‌ای، پیش از آنکه به اذن خدا به بحث بپردازی.

داود: فدایت شوم، ناچار بودم به همین قناعت کنم. به خدا سوگند او لب به سخن نگوید.
امام: کسی از آنها نادان‌تر نیست! البته در میان مرجئه فتوی و دانشی پیدا می‌شود و در میان خوارج فتوی و علمی وجود دارد، اما کسی از آنها نادان‌تر نیست. 13

داود بن کثیر رقی کوفی اسدی:
او از موالی بوده و شاگردی امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) را کرده و تا دوران امامت حضرت رضا (علیه السلام) نیز زنده بوده است.

داود روایاتی زیاد از همین امام نقل کرده است، بویژه در موضوع کرامات و فضائل امامان، واصلی (مجموعه حدیث) هم داشته که راویان موثق از آن روایت کرده‌اند و به این سبب که او در زمینه کرامات، حدیث فراوان نقل کرده، متهم به غلو گردیده، اما این نسبت، دروغ است و او از غالیان نبوده است.
در بیان عظمت و منزلت او احادیث فراوان رسیده، از جمله آنکه امام صادق (علیه السلام) طی حدیثی فرمود:

داود نزد ما به منزله مقدار است برای رسول الله (ص) .

روزی امام صادق (علیه السلام) به داود که راه می‌رفت، نظر انداخت و فرمود: هرکس می‌خواهد و خوشحال است که به مردی از یاران قائم (علیه السلام) نگاه کند، به داود نظر افکند. این حدیث و نظایر آن دلیلی است آشکار بر عظمت شخصیت و مرتبه والای او در ایمان و یقین و نشانه‌ای است بر وثاقت و درستی او در نقل حدیث. 14

زرارة بن اعین شیبانی:

او ازموالی و راویان و شاگردان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده و به سال 150 ق. درگذشته و دو سال از حیات امام کاظم (علیه السلام) را نیز درک کرده است .

درباره ابعاد شخصیت زرارہ چگونه می‌توانیم سخن بگوئیم؟ آیا نویسندگان هر چند زبردست و باهوش، و قلمزنان هر چند چیره دست و ماهر باشند می‌توانند طی چند جمله و چند صفحه حق سخن را درباره زرارہ ادا کنند؟ پس مناسب است که در بیان مقام و منزلت او به احادیثی که از ائمه هدی به دست ما رسیده بسنده کنیم.

آری، در بیان شأن والای زرارہ همین بس است که امام فرمود: اوتاد روی زمین چهار نفرند: محمد بن مسلم، بریدبن معاویه، لیث بختری، زرارة بن اعین.

و نیز امام در مقام تجلیل و تمجید از زرارہ فرمود: ای زرارہ! نام تو در میان نامهای بهشتیان بدون الف ضبط است .

زراره عرض کرد: آری، فدایت گردم! نام اصلی من عبدربه است و زرارہ لقب من است . 15

امام در حدیثی دیگر فرمود: اگر زرارہ نبود، به گمانم تمام احادیث و آثار پدرم از بین می‌رفت.

روزی امام خطاب به فیض بن مختار جعفری کوفی فرمود: اگر می‌خواهی به احادیث و علوم ما برسی، بر تو باد این مرد. آنگاه اشاره به زرارہ کرد.

و در حدیث چهارم فرمود: خداوند زرارہ را رحمت کند اگر او و امثال او نبودند، احادیث پدرم از بین می‌رفت . 16

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: آیا کسی همانند زرارہ در دفاع از حق، سختکوش و محکمتر بوده است؟!

این احادیث و امثال آنها در معرفی زرارہ و بیان فضیلتها و منزلتهای او نزد اهل بیت از بیان هر سخنور ماهر و کلام هر نویسنده زبردستی مفیدتر است .

زراره تنها فقیه نبوده، بلکه جامع انواع فضائل و کمالات بوده است. ابن ندیم در این باره می‌نویسد: زرارہ از

بزرگترین رجال شیعه از نظر فقاہت، علم الحدیث، دانش کلام و ایدئولوژی بوده است .

نجاشی می‌نویسد: زرارہ شیخ اصحاب ما امامیه در عصر خود و جلوتر از همه بوده است. او مردی قاری، فقیه،

متکلم، شاعر و ادیب بوده که همه فضائل دین و دانش در او جمع بوده است .

از ابوغالب زراری حکایت شده است که: زرارہ زیبا روی، تنومند و سفید پوست بود و هر وقت به قصد نماز جمعه

بیرون می‌آمد، يك عرقچین مشکی بر سر می‌نهاد و در پیشانی‌اش میان دو چشم آثار سجده مشاهد می‌شد و

عصائی هم به دست می‌گرفت. مردم از دو طرف صف می‌کشیدند و محو تماشای زیبائی وشکوه او می‌شدند.

گاهی هم زرارہ از کثرت جمعیت تماشاچی مجبور به بازگشت می‌شد.

زراره سخت بحث و اهل مناظره بود و احدی نمی‌توانست با او درگیر بحث شود و در برابر حجت و منطق و

استدلال او مقاومت کند؛ ولی اخیراً به علت اشتغال به عبادت از بحثهای کلامی باز ماند و به هر حال متکلمان

شیعی همگی شاگرد اویند.

پس اگر چه زراره در غالب علوم و فنون عصر خویش مهارت داشته لیکن شهرت او بیشتر در علم الفقه است و هر کس در دریای فقه غوطه بخورد، خواهد دید که زراره چقدر در این دانش بهره داشته، و حتی هیچ بابی از ابواب فقهی خالی از يك یا چند حدیث از زراره نیست .

زراره یکی از اصحاب اجماع امام باقر (علیه السلام) است که فقها در صحت روایتشان و در اقرار بر فقاہتشان متفق القولند و دور نیست که زراره فقیه‌ترین آنان باشد.

زراره به داشتن فضل و دانش و تقرب نزد اهل بیت معروف بود و همین، بزرگترین گناه او نزد دشمنانش محسوب می‌گشت و همیشه از این نظر مورد تهدید قرار می‌گرفت؛ از این رو امام گاهی پشت سر زراره بد می‌گفت تا شاید بدین وسیله برخی خطرات را از او دفع نماید.

پس احادیثی که در طعن او وارد است، در همین زمینه بوده و خود امام صادق (علیه السلام) طی حدیثی طولانی پرده از این راز کنار زده و فرموده است: من گاهی حرفهای بد درباره تو می‌زنم و بر تو عیب می‌گیرم، شاید بدین وسیله خطری را از تو دفع کرده باشم؛ چون دشمنان ما کسانی را که دوست ما هستند و نزد ما منزلت دارند، آزار و اذیت می‌کنند - تا اینکه فرمود: - پس گاهی ما تو را خدشه‌دار می‌سازیم تا دشمنان ما از تو خوششان بیاید و بدین وسیله شر و آسیب آنها را از تو بر طرف می‌کنیم. 17.

ابواسامه زید شحام:

او از قبیله «ازد» و از شهر کوفه و از روایان و شاگردان امام باقر و امام صادق و به قولی امام کاظم (علیهم السلام) می‌باشد.

زید مردی موثق و جلیل‌القدر و بلند مرتبه بوده و از شیخ مفید حکایت شده که گفته است: او از اصحاب فقیه و دانشمندان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده که در بیان حلال و حرام و دادن فتوی و توضیح احکام، مرجع بوده‌اند.

از خود امامان نیز در شأن و اعتبار زید احادیثی روایت شده است، از جمله خود او روایت می‌کند که به امام صادق علیه اسلام عرض کردم: آیا نام من در میان اسامی اصحاب الیمین آمده است؟ امام در پاسخ فرمود: آری .

در حدیثی دیگر می‌گوید: وارد حضور امام ابی عبدالله (علیه السلام) شدم، فرمود: ای زید! از تو توبه کن و عبادت به جای آر!

من در دل خویش بروضه خود متأسف شدم. اما امام فوراً فرمود: نه، ای زید! تو را جز به نیکی نمی‌شناسیم و تو از شیعیان ما هستی. - تا فرمود: - گویا مقام تو را در بهشت می‌بینم و رفیق و همراه تو حارث بن مغیره نصری است. 18.

زید شهید:

او پسر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و از روایان پدرش امام سجاد (علیه السلام) نیز بوده «صحیفه سجادیه» این مجموعه نفیس دعائی را از پدرش زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده است ؛ مجموعه‌ای که حاوی دانشها و انواع ادب و فصاحت و بلاغت است ؛ صحیفه‌ای که به انسان می‌آموزد چگونه در برابر خدا به نیایش بنشیند و از درگاهش مطلب بخواهد صحیفه‌ای که به تنهائی می‌توان دلیل امامت پدید

آورنده آن باشد، زیرا همان دیباچه، روشن‌گر آن است که گوینده و نمایش‌کننده آن از صنف انسانهای معمولی که ما می‌شناسیم، نبوده است.

زید از برادرش امام باقر و برادرزاده‌اش امام صادق (علیه السلام) نیز حدیث روایت کرده و به امامت امام صادق (علیه السلام) اعتقاد داشته و حتی دعوتش در خفا برای او بوده است و هرگز تا زنده بود امامت را برای خود نمی‌دانست و مردم را به سوی خود نمی‌خواند. اصولاً او برای هدفهای شخصی پیکار نمی‌کرد، بلکه پس از شهادتش، چنین مطلبی درباره او ادعا شده است.

زید در سال 121 ق. در کوفه شهید شد و امام صادق (علیه السلام) در مصیبت او گریست و از خدا برایش رحمت خواست و سرپرستی خانواده او و دیگر همراهانش را که کشته شده بودند، به عهده گرفت و به آنان انفاق می‌فرمود.

پس زید، جامع بسیار از صفات فاضله و برجسته بوده است که کمتر کسی جز معصوم آنها را دارا می‌باشد. او مردی فقیه و پرهیزگار، جواد و بخشنده، شجاع و دلیر، زاهد و عابد، آن هم در سطح عالی بوده است. 19

سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی کوفی:

او از موالی بوده و نزد سه امام بزرگوار، یعنی امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) تلمذ کرده است و بسیاری از روایان موثق از او نقل حدیث نموده‌اند که در میان آنها از اصحاب اجماع نیز دیده می‌شود.

امام صادق (علیه السلام) در تجلیل و ستایش سدیر خطاب به زید شحام چنین فرمود: من در حق سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمان دعا کردم و از خداوند آزادی آنها را از زندان خواستم و خداوند هم آنان را به من باز گردانید.

در حدیثی دیگر فرمود: خداوند هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد، او را به انواع بلاها گرفتار می‌سازد و ما و شما - ای سدیر! - هر صبح و شام سروکارمان با بلا و گرفتاری است.

همین اندازه که امام رهائی سدیر را از زندان خواسته و خداوند نیز او را همچون هدیه‌ای به امام بخشیده، دلیل آن است که او نزد امام صادق (علیه السلام) دارای قرب و منزلت ویژه‌ای بوده و در جلالت شأن و مقام او همین بس که او محبوب خدا و مشمول الطاف بلائی او بوده‌است.

ابومحمد سلیمان بن مهران اعمش اسدی کوفی:

عامه و خاصه بر وثاقت و فضل جلالتش يك كلامند، بلکه علمای عامّه، او را فوق العاده ستایش کرده و با اعتراف به تشیع‌اش، مزایای پسندیده‌ای را برای او اذعان دارند.

ذهبی در «میزان اعتدال» می‌نویسد ابومحمد اعمش یکی از پیشوایان مورد وثوق است و از تابعین جوان به شمار می‌آید. اعمش مردی بوده عادل، راستگو، پایدار بر حق و صاحب دانش سنت و قرآن. دانشمندان رجال و تراجم نیز در همین حدود او را ستایش کرده‌اند.

ابو محمد اعمش از روایان فضائل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. حتی عامه و خاصه روایت کرده‌اند که منصور از او پرسید: درباره فضیلت علی (علیه السلام) چقدر حدیث می‌دانی؟!

او پاسخ داد: ده هزار، یا هزار حدیث،

این تردید شاید از نساخ و شاید هم از خود او بوده، زیرا او می‌دانست که منصور در دل خویش نسبت به علی و

آل علی علیهم السلام کینه و عداوات دارد و به جهت بیمی که از او داشته، عدد کمتری گفته است و چون منصور متوجه تردید اعمش در گفتارش شده، برای اطمینان اعمش و رفع گمان او گفته: بلکه همان ده هزار که گفتی درست است .

گویند او به سال 61 ق. یعنی يك سال پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به دنیا آمده و در سال 148 ق. در بیست و پنجم ربیع الاول سال وفات امام صادق (علیه السلام) هم درگذشته است .

سماعة بن مهران حضرمی کوفی:

از از روایان حضرت ابی عبدالله و ابی الحسن (علیهما السلام) بوده و در مدینه درگذشته است .

سماعه در ابواب فقه احادیث فراوان دارد و از امام صادق (علیه السلام) راجع به زیارت و دعا، حدیث زیاد روایت کرده است. او کتاب هم داشته که راویان موثق از آن کتاب، حدیث کرده‌اند و برخی از آن روایان جزء اصحاب اجماع می‌باشند.

سماعه را به واقفه نسبت داده‌اند، لیکن چنین امری ثابت نیست، بلکه او صددرصد موردی موثق و مورد اطمینان بوده است .

صفوان بن مهران جمال اسدی کاهلی کوفی:

او از روایان حضرت امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) است و چون شتردار بوده، به لقب جمال معروف گشته است .

صفوان فوق العاده به اهل بیت وابسته بوده و دستور آنان را دقیقاً عمل می‌کرده و کاملاً در خدمتگزاری مواظب و مراقب بوده است .

در فصل «امام صادق (علیه السلام) در عراق» از همین نوشته داستان اطاعت او از دستور امام کاظم (علیه السلام) و توبیخ و سرزنش هارون را آورده‌ایم که به آن مراجعه کنید.

همین داستان در جلالت شأن و عظمت شخصیت او کافی است که چگونه او در راه اطاعت امر امام عصرش تا پای جان پیش رفته است .

به هر حال صفوان از روایان جلیل القدر و مردان سرشناس شیعه امامیه است و احادیث فراوان از امامان دارد و کتاب حدیثی هم تألیف کرده است که رجال موثق و حتی اصحاب اجماع از آن کتاب روایت نموده‌اند.

عبدالرحمان بن حجاج بجلی کوفی:

او از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) روایت کرده و عصر امام رضا (علیه السلام) را نیز دیده و به روزگار آن حضرت درگذشته است .

عبدالرحمان از بزرگان اصحاب امام صادق (علیه السلام) و از یاران ویژه و صاحبان سر او و از فقیهان موثق و صالح بوده است .

از خود امامان (علیهما السلام) در تعریف و تمجید او سخن فراوان نقل شده است از جمله: به او مزده داده شده که در مدینه با حسن عاقبت و با ایمان خواهد مرد.

عبدالرحمان کتابهایی هم نوشته که راویان موثق و احیاناً اصحاب اجماع از آن کتابها حدیث روایت کرده‌اند. او از

متکلمان مبرز بوده که از قدرت بحث و مناظره، بهره کافی داشته است و امام صادق (علیه السلام) به وی دستور داده و فرمود: ای عبدالرحمان! با مردم مدینه سخن بگو و با آنها به بحث بنشین که من دوست دارم در میان رجال شیعه امثال تو فراوان دیده شوند.

با دقت در این حدیث و با توجه به اینکه اما صادق (علیه السلام) به کمتر کسی از اصحابش امثال تغلب و طیار و نظایر آنان اجازه بحث و مناظره می‌داد - زیرا از آن بیم داشته که بلغزند و خود و یاران امام را با خطر مواجه کنند -، مقام و منزلت عبدالرحمان در نزد امام روشن می‌شود.

عبدالسلام بن سالم کوفی :

او از امام صادق (علیه السلام) روایت نقل کرده و کتاب حدیثی هم دارد که ثقات از آن نقل حدیث نموده‌اند. عبدالسلام از اصحاب فقیه و دانشمند صادقین (علیهما السلام) و از مراجع سرشناس در فتوی و معرفی احکام و بیان حلال و حرام بوده و احدی را در او طعنی و سرزنشی نیست، چنانکه شیخ مفید (طاب ثراه) بر این مطلب گواه است .

عبدالسلام بن عبدالرحمان ازدی:

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب»، او را از اصحاب خاص امام صادق (علیه السلام) دانسته است. در صفحات پیش نیز خاطرنشان کردیم که امام در حالیکه سرشک از دیده می‌بارید، به زید شحام فرمود: من از خدای خویش خواسته‌ام، سدیر و عبدالرحمن را از زندان خلاص کند و به من باز گرداند و خداوند دعای مرا برآورد. این بیان امام نشانگر آن است که این دو تن مورد علاقه شدید آن حضرت بوده‌اند و چه مقام و منزلتی از این بالاتر که شخص، این اندازه نزد امام معصوم، محبوب و دوست داشتی باشد؟

عبدالله بن ابی یعفور عبدی:

او از مردم کوفه و از یاران امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) بوده و به روزگار امام ابی عبدالله الصادق (علیه السلام) در گذشته است .

نگارنده را توان آن نیست که طی چند کلمه از مقام والا، جلالت قدر، ایمان محکم، مرتبه یقین و استواری و پایداری در عقیده این مرد بزرگ پرده بردارد؛ پس بهتر آن می‌داند که رشته سخن را در این مورد به استاد و مربی او بدهد، تا او درباره این شاگرد والامقام که به ظاهر و باطنش آشناتر بوده است، داد سخن دهد. امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای که پس از رحلت عبدالله بن ابی یعفور به مفضل بن عمر جعفری نگاشته است ؛ چنین می‌نویسد:

«پیمان و عهدی را که با تو می‌بندم قبلاً با عبدالله بن ابی یعفور داشتم. او به رحمت ایزدی پیوست، در حالیکه به عهد و پیمان خدا و رسول و امام خویش وفا کرد و خداوند روح او را - درود خدا بر او - هنگامی گرفت که آثار پسندیده‌ای از خود باقی گذاشت. کوششهایش مورد سپاس، لغزشهایش آمرزیده و مشمول لطف و مرحمت خدای خویش قرار داشت. خدا و رسول و امام و پیشوایش از او راضی و خشنود بودند. سوگند به قرابت و خویشی‌ام با رسول الله (ص) در عصر ما کسی نسبت به فرمانها و دستورات خدا و رسول و امام زمانش از او مطیع‌تر و فرمانبردارتر نبود. او بر این عهد پایدار ماند تا خدایش او را به سوی رحمت بیکرانش کشید و او را وارد

به بهشت کرد و در آنجا او را همنشین رسول خدا و امیرالمؤمنین قرار داد. خداوند عبدالله را میان دو مسکن جای داده است: مسکن پیامبر و مسکن علی صلوة الله علیهما، هر چند که مسکنهای ایشان یکی و مراتب و درجاتشان نیز یکی است. خداوند هر چه بیشتر، از او راضی باشد و بروی ببخشد که ما از او راضی و خشنودیم...» اگر نبود این گزارش درباره تقوی و مقام معنوی عبدالله بن ابی یعفور که توسط امام معصوم ارائه می‌شود، ما نمی‌توانستیم اعتقاد پیدا کنیم يك بشر عادی به چنین مقامی از رضا و طاعت برسد!

اینچنین بیان تجلیل و تمجیدآمیز ازسوی امامان درباره اشخاص جز در مورد تعداد انگشت شماری مثل حمران و امثال او وارد نیست و برآستی که آنان در مرتبه بلندی از یقین و ایمان بوده‌اند.

روزی خودش به حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) گفت: به خدا سوگند اگر شما اناری را نصف کنید و بفرومائید این نصف حرام است و این نصف دیگر حلال، من گواهی می‌دهم که آنچه شما حلال دانستید حلال و آنچه را که حرام فرمودید، حرام است .

امام دو بار فرمود: خدا شما را مورد لطف و مرحمت قرار دهد.

این اندازه تسلیم و رضا و اطاعت فرمان امام است که عبدالله را به این مرتبه بلند و والا رسانده است و اگر چه هر کس امام خویش را بشناسد و به او معرفت شایان رساند، باید چنین باشد، لیکن ما کجا و این جانهای پاک و فرمانبر کجا؟!

عبدالله بن بکیر بن اعین شیبانی:

او از موالی و از روایان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) و یکی از اصحاب حضرت صادق (علیه السلام) است .

عبدالله از اجله فقها و دانشمندان محسوب می‌شود و اصول و کتب حدیثی هم داشته و هر چند که برخی او را به فطحیه منسوب داشته‌اند، مع ذلك او مردی موثق و مورد اعتماد در حدیث بوده است .

عبدالله بن سنان بن طریف کوفی:

او از موالی قریش یا فقط بنی هاشم بوده و از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است و گویند از امام کاظم (علیه السلام) نیز روایت نموده و این بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا او عصر امام کاظم (علیه السلام) را نیز درک کرده است .

عبدالله خزانه‌دار منصور، هادی و رشید عباسی بوده است؛ مع ذلك از شیعیان اهل بیت و از فقهای صالح و مردان موثق و جلیل القدری است که هرگز مورد طعن و ایراد قرار نگرفته است .

امام صادق (علیه السلام) درباره او فرمود: عبدالله هر چه پا به سن می‌گذارد بهتر و پاکتر می‌شود.

عبدالله شاهد کرامتی از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) بوده است که همین معنی، دلیل موقعیت خاص او نزد امام می‌باشد. او از جمله رازداران امام بوده و کتابهای حدیثی هم داشته است که روایان مشهور و موثق از آن کتابها نقل حدیث کرده‌اند.

ابو محجل عبدالله بن شریک عامری:

او از اصحاب و یاران امامین باقر و صادق (علیهما السلام) و نزد آنان دارای وجهه و احترام ویژه‌ای بوده است، بلکه

از حواریین این دو امام شمرده می‌شود و از خود امام صادق (علیه السلام) منقول است که فرمود: ابومحجل برای یاری امام قائم (علیه السلام) خارج خواهد شد و چه فضیلت، رستگاری و جلالتی از این بهتر؟! از خداوند جل شأنه مسئلت داریم که پرچم ظفر اثر آن بزرگوار را بر سر ما نیز به اهتزاز درآورد. آمین.

عبدالله بن مسکان کوفی:

او از موالی بوده و از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) حدیث روایت کرده و از اصحاب اجماع امام ششم بوده است.

ابن مسکان از فقهای بزرگ و جلیل‌القدر و از رؤسا و مراجع عظیم‌الشأن بوده که در بیان حلال و حرام و توضیح احکام، مورد مراجعه مردم بوده‌اند و مجموعه حدیثی نیز تألیف نموده است که روایان عادل و موثق و سرشناس از آن مجموعه، حدیث روایت کرده‌اند.

عبدالله نجاشی اسدی:

او مکنی به ابوبحیر بوده و نخست، مذهب زیدیه داشته که بعداً از این اعتقاد برگشته و آنگاه که از امام صادق (علیه السلام) کرامتی را مشاهده کرده، به امامت او معتقد شده است.

عبدالله نجاشی از سوی منصور عباسی، استاندار اهواز بوده و با مکاتبه، از امام صادق (علیه السلام) دستور می‌گرفته و مطابق راهنمایی امام بزرگوار در اموال، تصرف می‌کرده است. از جمله نامه‌های امام به نجاشی، نامه مفصلی است که مشهور است و ما بخشهایی از آن را در بحث وصایای امام آورده‌ایم.

عبدالله نجاشی مورد رضایت امام بوده و رفتارش در پست استانداری اهواز نیز مرضی‌خاطر آن حضرت بوده است و علمای اسلام او را موثق دانسته‌اند، و حتی شیخ الطایفه طوسی «طاب ثراه» در کتاب «تجارت تهذیب»، او را در ردیف زاهدان روزگار بر شمرده است.

عبدالله بن یحیی کاهلی کوفی:

کاهلی از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) روایت کرده و حضرت ابوالحسن (علیه السلام) او را بسیار دوست می‌داشته است آنچنانکه به علی بن یقطین فرمود: تو زندگی کاهلی را تضمین کن، من هم بهشت را برای تو ضمانت می‌کنم. و او به دستور امام عمل کرد و کاهلی و حتی خویشاوندان نزدیک او را مورد توجه قرار داد و عطایا و بخششهایی را به سوی آنان روانه ساخت و پس از مرگ کاهلی نیز همچنان هزینه زندگی خانواده او را تأمین می‌کرده است.

امام ابوالحسن‌الکاظم (علیه السلام) را او را از حسن عاقبت و سرانجام نیکو خبر داده و روزی خطاب به وی فرمود: ای کاهلی! امسال کار نیکو زیاد انجام ده که اجل تو نزدیک شده است.

کاهلی از شنیدن این کلام به گریه افتاد. امام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟

کاهلی گفت: جانم به قربان شما، خبر از مرگ من می‌دهید!

امام فرمود: مزده باد ترا که تو از شیعیان ما و مردی عاقبت به خیر هستی.

آنگاه کاهلی مدت زیادی نزیست تا از دنیا رفت. او نزد امامان دارای قرب و منزلتی بوده است کاهلی کتاب حدیثی هم داشته است که برخی ثقات برجسته و بعضی از اصحاب اجماع از آن کتاب روایت کرده‌اند.

عبدالملك بن اعين شيباني:

از از موالی و برادر زراره و حمران بوده و كينه‌اش ابوضريس است و از امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) روايت نموده و به روزگار حضرت صادق (عليه السلام) درگذشته است . هنگامی كه امام در مكه خبر وفات او را شنيد، دستها را به آسمان بلند كرد و در حق او دعا نمود و فراوان برايش رحمت فرستاد و موقعی كه وارد مدینه شد، همراه اصحاب و يارانش بر سر قبر او حضور يافت. زراره گوید: امام پس از درگذشت برادرمان فرمود: پروردگارا! ابوضريس به ولايت ما معتقد بود و ما را برگزيده تو می‌دانست؛ پس روز قیامت او را در زیر سایه محمد و آل محمد قرار ده. این سخن امام و بسیاری سخنان دیگر درباره عبدالملك نشانگر مقام و منزلت او و میزان معرفتش نسبت به امامان است. پسر او كه ضريس نام داشته نیز ازروایان مورد وثوق امام صادق (عليه السلام) می‌باشد. او داماد عموی خویش حمران بن اعين بوده است .

عبيدالله بن زرارۀ بن اعين:

او از موالی و از جمله شاگردان ابوجعفر و ابو عبدالله (عليهما السلام) بوده و كتابی داشته است كه اجلای اصحاب امامیه از آن حديث روايت كرده‌اند كه در میان آنان از اصحاب اجماع نیز دیده می‌شوند. به هر حال مردی مورد وثوق بوده و احدی را در وثاقت و درستی او شك و تردیدی نیست؛ بعلاوه خود فقیهی مبرز و مرجعی سرشناس و راهنمای مردم در زمینه حلال و حرام بوده است و صاحب تألیف و تصنیف هم می‌باشد.

عبيدالله بن علی بن ابی شعبه كوفی حلبی:

آل ابی شعبه از خانواده‌های معروف شیعه در كوفه بودند كه چون برای تجارت و بازرگانی به حلب تردد داشتند، به عنوان حلبی مشورند.

نیای این خاندان یعنی شخص ابوشعبه از امام حسن و امام حسین (عليهما السلام) روايت كرده است. البته همه افراد آل شعبه مردمانی موثق بوده‌اند، ولی بزرگترین و موجه ترینشان همین عبيدالله می‌باشد و هرگاه كلمه حلبی مطلق ذكر شود منظور همین عبيدالله است، هر چند كه گاهی هم برادر او محمد، مقصود می‌باشد. عبيدالله در میان شاگردان امام صادق (عليه السلام) از نخستین کسانی است كه دست به تألیف و تصنیف زده و وقتی كتابش را كه در فقه تصنیف كرده است، به امام صادق (عليه السلام) عرضه داشت، امام مطالب آن را تأیید و تحسین نمود و به هنگام قرائت كتاب به عنوان تمجید آن فرمود: آیا آنان (مخالفان) نیز همانند این را دارند؟ عده‌ای از روایان سرشناس و موثق نیز از این كتاب روايت كرده‌اند. خداوند به ایشان از طرف دین و اهل دین، پاداش محسنان عطا فرماید. آمین.

علاء بن رزین قلاء كوفی:

او مولی ثقیف و از روایان حضرت صادق (عليه السلام) و مردی جلیل، موجه، با حافظه و محكم كار بوده و احدی او را به بدی یاد نكرده است، بلکه همه بر جلالت قدرش يك كلامند. با محمد بن مسلم معاشر بوده و علم الفقه را نزد او آموخته و دارای كتب و اصول حدیثی هم بوده است كه روایان موثق و برجسته كه از اصحاب اجماع هم در میان آنان مشاهده می‌شوند، از آنها حديث روايت كرده‌اند.

علی بن یقظین کوفی بغدادی:

او از راویان و دوستان امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) و مردی سرشناس، موثق، با جلالت و دارای وجه اجتماعی بوده است وی نزد هارون الرشید نیز مقام مشخص داشت و ماجراهای تمجید و مزده به حسن عاقبت درباره او فراوان وارد است، از جمله ابوالحسن کاظم (علیه السلام) فرمود: من بهشت را برای علی بن یقظین ضمانت کرده و قول داده‌ام که آتش دوزخ به تن او نخواهد خورد.

روزی ابن یقظین وارد حضور امام کاظم (علیه السلام) شد. ایشان خطاب به حاضران فرمود: هر کس دوست دارد یکی از اصحاب رسول الله (ص) را دیدار کند، به این مرد یعنی (ابن یقظین) نظر افکند. مردی از حاضران پرسید: پس او از بهشتیان است؟

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: من که گواهی می‌دهم او اهل بهشت است.

و در سخنی دیگر فرمود: از علائم نیکبختی و سعادت ابن یقظین آنکه من او را در موقف یاد کردم.

و باز فرمود: من از خداوند خواستم که علی بن یقظین را به من ببخشد، پس خدا هم او را برای من بخشید و به من داد. علی بن یقظین مال و دوستی‌اش را (در راه خدا) بخشید و بذل کرد، لذا شایسته این همه تکریم شد. در هر حال، اعمال صالح و خدمات ارزنده او برای ائمه و کوششهایش در راه انجام نیازمندیهای شیعیان و دوستان اهل بیت، قابل شمارش نیست. او همه ساله افرادی را به نیابت از سوی خود برای حج می‌فرستاد. در یکی از سالها حدود 300 تن را برشمردند که از طرف علی بن یقظین به حج آمده و لبیک می‌گفتند، که به برخی 20 هزار و به بعض دیگر 10 هزار درهم داده بود و در میان حج گزاران او، کاهلی و عبدالرحمان حجاج و دیگران دیده می‌شدند کمترین مبلغی که او برای نیابت حج می‌پرداخت، یک هزار درهم بوده است.

ابن یقظین همه ساله اموال و مبالغ زیادی «وجوه شرعی» برای ابوالحسن موسی (علیه السلام) می‌برد و گاهی رقم به یکصد هزار الی سیصد هزار درهم بالغ می‌گردید. 20

از جمله فضائل ابن یقظین اینکه او نیازمندیهای دوستان اهل بیت را بر می‌آورد. وی طبق دستور امام هزینہ زندگی کاهلی و خویشاوندان نزدیک او را متعهد شد.

بعلاوه هر کسی از فقران شیعه به او مراجعه می‌کرد، احتیاجاتش را برآورده می‌ساخت.

امام کاظم (علیه السلام) برای سه یا چهار تن از فرزندان از جمله امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) همسر اختیار کرد. ابن یقظین در این زمینه به امام نامه نوشت و اظهار داشت که مهر همسران پسران امام را فرستاده است. علاوه بر آن، سه هزار دینار هم به عنوان هزینہ ولیمه و مهمانی داد که کلاً سیزده هزار دینار یک قلم به امام تقدیم نمود.

امام موسی (علیه السلام) وارد سرزمین عراق شده بود؛ ابن یقظین به حضور امام آمد و عرض کرد: شما از کار و موقعیت من اطلاع دارید؟

امام در پاسخ فرمود: ای علی! برای خداوند متعال نزد ستمگران و جباران و یاورانشان، اولیاء و دوستانی است که بوسیله آنان از دوستان مظلوم و محروم خود دفاع می‌کند و تو - ای ابن یقظین! - از آن اولیاء الله هستی.

خلاصه سخن آنکه: علی بن یقظین در دستگاه خلافت و در میان دشمنان خدا، مأمور الهی و پناهگاهی جهت نجات اولیا و شیعیان اهل بیت بوده است. او حقوق آنان را ادا می‌کرد و انواع گرفتاریهایشان را برطرف می‌ساخت. بعلاوه فی نفسه مردی بوده است صالح، محدث و آشنای با احکام اسلام و براستی قلم از بر شمردن فضائل و زیباییهای چنین شخصیتی عاجز و ناتوان است.

علی بن یقظین به سال 124 ق. در کوفه زاده شد. پدرش یقظین از مبلغان سرشناس حکومت هاشمیان بود که مروان حمار او را تحت تعقیب داشت؛ ولی او و همسرش و دو پسرش علی و عبید از کوفه به مدینه فرار کردند، تا اینکه آفتاب دولت مروانیان غروب کرد و عباسیان روی کار آمدند. در این هنگام، یقظین خود را آشکار ساخت و در حکومت سفاح و منصور عباسی همچنان دارای پست و مقام دولتی بوده. مع ذلك او و پسرش علی شیعه امامیه بودند.

یقظین پولهای زیادی به امام صادق (علیه السلام) می داد که اتفاقاً خبر آن به گوش منصور عباسی رسید؛ ولی خداوند مکر و شر آنان را از وی بگردانید.

علی بن یقظین به سال 182 ق. در مدینه السلام بغداد درگذشت و محمد امین فرزند هارون الرشید بر او نماز گزارد و پس از او به سال 185 ق. پدرش یقظین بدرود حیات گفت. رحمت خدا به روان هر دو باد. آمین.

ابومعایه عمار بن خباب بجللی دهنی کوفی:

«دهن» شاخه ای است از قبیله «بجیله»، و عمار از اصحاب سرشناس و موثق امام بوده است.

اصولاً بیت عمار از بیوتات معروف شیعه در کوفه آن روزگار بوده است. گویند روزی عمار برای ادای شهادت نزد قاضی کوفه یعنی، ابن ابی لیلی 21 حاضر شده بود.

تا چشم قاضی به عمار افتاد، خطاب به وی گفت: تو رافضی هستی و شهادت تو پذیرفته نیست؛ برخیز و برو! عمار بلند شد و در حالیکه از شدت ناراحتی و خشم، تمام بدنش می لرزید، به گریه افتاد.

قاضی: تو مردی محدث و دانشمند هستی؛ اگر خوشتم نمی آید که به تو رافضی گفته شود پس، از این اعتقاد دوری کن که در این صورت از دوستان ما خواهی شد!

عمار: به خدا سوگند تو در اشتباهی. گریه من بر حال تو و خودم است (نه به خاطر اینکه مرا شیعه خطاب کردی)

اینکه بر حال خود گریستم بدین سبب است که تو مرا به مقامی شریف نسبت دادی و رافضی ام خواندی، در حالیکه من شایسته این مقام نیستم؛ وای بر تو! امام صادق (علیه السلام) برای ما روایت فرمود: نخستین کسانی که رافضی خوانده شدند سحران فرعون بودند که به موسی گرویدند و فرمان فرعون را اعتنا نکردند و حکم او را دور انداختند و به هر پیش آمدی تسلیم شدند؛ لذا فرعون آنان را رافضه نامید، چون آئین او را ترك کرده و به موسی ایمان آوردند. پس رافضی کسی است که هر آنچه را که خداوند خوش ندارد کنار بگذارد و به هر چه خداوند فرمان داده است، عمل کند و چنین کسی در زمان ما کیست؟ من از بیم آن گریستم که این نام شریف بر خود نهاده ام، ولی چنین نسیتم و خوف آن دارم که پروردگار مرا مورد سرزنش قرار دهد و بفرماید: ای عمار! تو رافض و تارك باطل و عمل کننده به فرمانهای خدا بوده ای، آنگونه که آن مرد تو را با این نام صدا کرد؟! پس می ترسم خداوند بر من سخت بگیرد و از تقصیرات من درنگزد، مگر اینکه مولی و سرورم به شفاعت من برخیزد و مرا نجات دهد. اما اینکه بر حال تو گریستم بدین جهت بود که تو دروغ بزرگی گفתי و نامی را که من شایسته آن نبودم بر من نهادی، و برای این گریستم که می ترسم خداوند تو را بسختی عذاب کند؛ زیرا تو بهترین نامها و شریفترین عنوانها را پست انگاشتی. پس چگونه عذاب الهی را در برابر این کردار تحمل خواهی کرد؟

امام صادق (علیه السلام) که این داستان را از زبان عمار می شنید فرمود: اگر عمار گناهای به بزرگی زمین و به عظمت آسمانها مرتکب شده بود، به سبب همین سخنانش و به خاطر همین بحثی که با این قاضی داشته است، همه اش آمرزیده می شد و به همان اندازه نزد پروردگارش بر حسنات و اعمال پسندیده اش افزون

می‌گشت.

این داستان چنانکه ملاحظه می‌کنید، حکایت از آن می‌کند که عمار ایمانی محکم و اعتقادی ثابت و استوار داشته و در تشیع و ولای اهل بیت چنان پایدار بوده که با توهین و تحقیر نابخردان، ملال خاطر پیدا نمی‌کرده و متزلزل نمی‌شده است.

عمار کتابی هم داشته است که جمعی از ثقات از آن روایت کرده‌اند. نیز او کسی است که از محدثان اهل سنت حدیث روایت کرده است، همچنانکه آنان از او روایت نموده‌اند و با اینکه او را شیعه می‌دانستند، موثقش شناخته و حدیثش را می‌پذیرفتند.

ابن ندیم در «فهرست»، نام او را آورده و از فقهای شیعه‌اش شمرده است و در کتاب «قاموس» ذیل ماده «دهن» می‌نویسد: دهن - بنی دهن به ضمه دال، طایفه‌ای است که معاویه بن عمار از ایشان است. و در «تاج» می‌نویسد: پدر عمار که ابو معاویه کنیه‌اش بود، از مجاهد، ابوالفضل وعده‌ای دیگر روایت کرده و شعبه و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه (دو سفیان) هم از او روایت کرده‌اند و او شیعه موثق بوده و به سال 133 ق. وفات یافته است.

ابویقظان عمار بن موسی سبابی:

او اهل کوفه و ساکن مدائن بوده و از امام ابی عبدالله و ابوالحسن (علیه السلام) روایت کرده است. عمار به «فطحیه» منسوب است، مع ذلك در وثاقت او حرفی نیست بویژه آنکه امام ابوالحسن الکاظم (علیه السلام) درباره او فرمود: من عمار را از خداوند خواستم و خداوند هم او را برای من داد. کشی در رجال خود این مطلب را در سه مورد ذکر کرده است. 22. عمار جزو فقهای سرشناسی است که در بیان حلال و حرام مرجع بوده‌اند و اصحاب ما امامیه به احادیث او عمل نموده‌اند. او روایات فراوانی نقل کرده و هر کس کتب حدیثی را بررسی کند، به صحت و درستی این مطلب پی خواهد برد.

شیخ در «فهرست» می‌نویسد: عمار کتاب حدیثی بزرگ تألیف کرده و آن کتابی است خوب و مورد اعتماد. عمار دو برادر هم داشته است به نامهای قیس و صباح که هر دو افراد موثق و در ردیف راویان از امام صادق و امام کاظم (علیه السلام) بوده‌اند. 23.

عمرو بن ابی مقدم ثابت بن هرمز عجلی کوفی:

او از روایان امامان سجاد، باقر و صادق (علیه السلام) و جزو تابعین است و امام صادق (علیه السلام) خطاب به وی که برای نخستین بار به حضور امام شرفیاب می‌شد، فرمود: تعلموا الصدق قبل الحديث.

پس از فراگیری حدیث، صدق و راستی یاد بگیرید!

از همین عمرو منقول است که می‌گفته: «هر گاه به سیمای نورانی جعفر بن محمد (علیه السلام) نظر می‌افکنم، می‌دانستم که او از نسل پاک پیامبران است» و این جمله را دانشمندان شیعه و سنی هر دو از او روایت کرده‌اند. در واقع، عمرو نزد هر دو فریق دارای موقعیت بوده و از شخص امام ششم در شایستگی و بلندی شأن و اعتبار او مطالب فراوان نقل شده، از جمله منقول است که: روزی امام صادق (علیه السلام) در آستانه کعبه نشسته بود.

گفته شد که امسال حاجی فراوان است. امام فرمود: اتفاقاً حاجی چقدر کم است !
در این هنگام عمرو بن ابی مقدم سر رسید امام فرمود: این از حاجیان است. 24.
عمرو کتابی به عنوان مجموعه حدیثی داشته است که ثقات از آن کتاب روایت کرده‌اند و نجاشی پس از تعریف و توصیف کتاب مزبور سلسله سند خود را به آن کتاب آورده است .

عمرو بن ابی نصر انماطی سکونی:

او منسوب به شریع و از اصحاب مورد وثوق امام صادق (علیه السلام) بوده است و احدی درباره او انتقاد و ایرادی ندارد و کتابی هم داشته که جمعی از محدثان ثقات و اصحاب اجماع از آن روایت کرده‌اند.

عمر بن اذینه:

از امام صادق (علیه السلام) از طریق کتابت و از امام کاظم (علیه السلام) از راه سماع، حدیث روایت کرده است .
او شیخ اصحاب بصری و امامیه و از محترمین ایشان بوده، چنانکه نجاشی اظهار داشته است.
عمر از چنگ مهدی عباسی فرار کرد و در یمن درگذشت و از این رو نتوانست روایت فراوانی از امام کاظم (علیه السلام) بشنود.

کشی می‌نویسد: اسم او محمد و پدرش عمر بوده و به نام پدرش مشهور گشته است. کشی برخلاف نجاشی که او را بصری می‌شناسد، اهل کوفه‌اش می‌داند، مگر آنکه جمع میان دو نظر بشود، به این ترتیب که اصلاً اهل کوفه و ساکن بصره بوده است. او کتابی به نام «فرائض» نوشته که جمعی از ثقات از آن روایت کرده‌اند. 25

ابو صخر عمر بن حنظله عجلی بکری کوفی:

او از راویان امامین باقر و صادق (علیهما السلام) است و اصولاً نزد اهل بیت منزلتی والا و رفیع داشته، زیرا در مرحله‌ای عالی از ایمان و وثاقت بوده است .

روزی یزید بن خلیفه به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد که: عمر بن حنظله درباره وقت نماز ظهر حدیثی از شما برای ما روایت می‌کند.

امام فرمود: «اذن لا یکذب علینا» 26 (او بر ما دروغ نمی‌بندد و مطلب نادرست از ما نقل نمی‌کند).

روزی خطاب به عمر بن حنظله فرمود: ای اباصخر! به خدا سوگند شما بر دین من و دین پدران من هستید و سه نوبت فرمود: - به خدا قسم در حق شما شفاعت خواهیم کرد، آنگاه که دشمن ما می‌گوید: «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم» 27 (ما شفاعت کنندگان و دوست گرم نداریم).

پس چنانکه ملاحظه می‌کنید عمر بن حنظله نزد امام صادق (علیه السلام) به راستی و درستی شناخته شده و او بر دین امام و دین پدران امام بوده و امام برای او و امثالش شفاعت خواهد فرمود و چه مقامی از این بلندتر و ارجمندتر؟!

به هر حال، عمر احادیث فراوانی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) شنیده است که روایان موثق و سرشناس که از اصحاب اجماع نیز در میان آنان دیده می‌شوند، آن احادیث را از او روایت کرده‌اند.

عمر بن علی بن الحسین:

او از فرزندان امام سجاد (علیه السلام) بوده که در 56 سالگی و به قولی در 70 سالگی وفات یافته است .
شیخ مفید می‌نویسد: عمر فاضل و جلیل‌القدر و متولی صدقات و موقوفات رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و نیز مردی پرهیزگار و با سخاوت بوده است .

امام باقر (علیه السلام) درباره او فرمود: عمر دیده بینای من است که بدان وسیله می‌بینم.
عمر نیای مادری شریف مرتضی و رضی رحمة الله علیهما بوده و سید مرتضی در کتابی «شرح مسائل ناصریه» در ترجمه و شرح حال اجداد مادری‌اش می‌نویسد:
عمر بن علی بن الحسین ملقب به اشرف از سادات بزرگوار و ارجمند و در دوران هر دو حکومت اموی و عباسی صاحب مقام و منزلت بوده است. عمر مردی دانا و عالم بوده و احادیثی هم از او روایت شده است .

فضیل بن یسار نه‌دی بصری:

او از روایان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده و به روزگار امام ششم درگذشته است. فضیل از جمله اصحاب اجماع امام پنجم بوده است .

امام صادق (علیه السلام) وقتی نگاهش به او می‌افتاد، آیه «و بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» 28 را قرائت می‌کرد و می‌فرمود:
فضیل از یاران پدر من بوده و من مردی را که یاران پدرش را دوست داشته باشد، دوست می‌دارم.
احادیث در بیان فضل و کمال فضیل فراوان است. حتی امام صادق (علیه السلام) درباره او فرمود: خداوند فضیل را مورد مرحمت قرار دهد که او از ما خاندان است. و امام این سخن را هنگامی فرمود که به وی گفتند: به هنگام غسل دادن فضیل، دست او از روی عورتش کنار نمی‌رفت!
و از برخی دیگر احادیث استفاده می‌شود که او رازدار اهل بیت بوده است. آیا کرامت و منزلتی از این برتر و بالاتر وجود دارد؟ رضوان خدا بر او.

ابو بصیر لیث بختری مرادی کوفی:

او از روایان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده و مقام او شامخ‌تر از آن است که ما طی چند جمله بتوانیم حق او را ادا کنیم.

ابوبصیر نزد هر دو امام مقرب و مقدّم بوده و از امام صادق (علیه السلام) درباره او مطالبی نقل شده است که کشف از منزلت والای او می‌کند، منزلتی که جز تعداد اندکی از شاگردان امام به آن منزلت نرسیده‌اند.
در شرح حال برید عجلی نقل کردیم که امام ششم فرمود که اوتاد روی زمین و سرشناسان دین چهار نفرند، و از آن جمله از لیث بختری نام برده. و نیز صادق آل محمد (ص) فرمود: یاران پدرم از جمله لیث، زنده و مرده شان مایه آبرو و افتخار ما بوده و هستند. و در جای دیگر امام بزرگوار، ابوبصیر را از مصادیق آیه 34 سوره حج برشمرد.
ابوبصیر شاهد برخی کرامات از امام صادق (علیه السلام) بوده است، از جمله اینکه امام دست بر دو چشم او کشید و او بینائی اولی را باز یافت، و نیز او را که به قصد امتحان در حال جنابت به حضور امام آمده بود از چنین عملی بازداشت .

چکیده سخن اینکه: ابوبصیر از محدثان بزرگ و از فقهای برجسته بوده و هر کس کتب حدیث را بررسی کند، خواهد دید که او چقدر حدیث روایت کرده است. او از اصحاب اجماع امام باقر (علیه السلام) نیز بوده است .

ابوجعفر مؤمن الطاق:

او محمد بن علی بن نعمان صیرفی کوفی ملقب به «احول» و معروف به «مؤمن الطاق» است و چون در بحث و مناظره با دانشمندان عامه در موضوع امامت سرآمد بوده و آنان را به ستوده می‌آورده است، به همین سبب و از روی بغض و کینه، او را «شیطان الطاق» لقب دادند؛ زیرا پذیرفتن حق برای آنها سخت و ناگوار بوده است. مؤمن الطاق از جمله روایان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده و درباره او از استادش امام ششم سخنان تجلیل‌آمیز فراوان روایت شده است، از جمله فرمود: زرارہ، محمد بن مسلم، برید و احول، زنده و مرده‌شان محبوبترین و دوست داشتنی‌ترین مردم نزد ما هستند.

ابوجعفر احوال از فقهای والا مقام و از متکلمین سرشناس امامیه و مردی باهوش، بیدار، حاضر جواب، دارای برخورد قاطع و حجت در بحث و مناظره بوده است و احادیث او در لابلای کتب پخش است و به يك كلام، مقام او والاتر از آن است که بتوان ضمن چند کلمه در معرفی شخصیت او از عهده برآمد.

محمد بن مسلم ثقفی کوفی:

او ملقب به «قصیر» و از روایان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده و روزگار امام کاظم (علیه السلام) را نیز دیده است.

محمد بن مسلم از آن یگانه انسانهایی بوده است که در این جهان خاکی کمتر بوجود می‌آیند. او نمونه‌ای عالی در صلاح، شایستگی و پیروی از امامان و اطاعت از فرمانهای ایشان بوده است و از نظر رفتار، دنباله روی رهبران و در میان مردم شناخته شده به امانت و درستی.

فضل و صلاح او مورد پذیرش مخالفان هم بوده است، جز اینکه آنان محمد را رافضی می‌خوانده‌اند؛ همان عنوانی که او و همکیشانانش آن را بهترین نام و عالی‌ترین افتخار برای خود می‌دانستند.

محمد بن مسلم فقیه عصر خویش شمرده شده است؛ عصری که از نظر رونق فقه و کثرت فقها بهترین اعصار بشمار می‌رود. حتی عبدالرحمان بن حجاج و حماد بن عثمان که خود دارای منزلت والائی در فقاقت بوده‌اند، گفته‌اند که در میان شعبیه، فقیه‌تر از محمد بن مسلم وجود ندارد؛ در حالیکه در میان فقهای عصر کسانی بوده‌اند که به گفته امام ششم نگهبانان شریعت محمدی بوده‌اند.

آری، محمد بن مسلم فقیهی یگانه بوده است و چرا نباشد؟ که او به تنهایی از امام باقر (علیه السلام) سی هزار و از امام صادق (علیه السلام) شانزده هزار حدیث شنیده است و يك نظر گذارا بر کتب حدیث، فراوانی احادیث او را اثبات می‌کند و به هر حال سخنان تعریف‌آمیز ائمه درباره او زیاد است و هم او از اصحاب ششگانه امام باقر (علیه السلام) بوده که به اصحاب اجماع معروفند.

محمد به سال 150 ق. به سن هفتاد سالگی درگذشته و دو سال از عصر امام ابوالحسن کاظم (علیه السلام) را درک کرده است. رضوان خدا بر او.

مرازم بن حکیم ازدی مدائنی:

او از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) روایت کرده و در زمان حیات امام رض (علیه السلام) کشته شده است.

مرازم همان کسی است که وقتی منصور، امام ششم را به حیره احضار کرد، به اتفاق خدمتکار امام، همراه آن

بزرگوار بود و پس از آنکه خلیفه: امام را مرخص کرد و او شبانه از حیره باز می‌گشت، عاشر از کارگزاران خلیفه جلوی امام را گرفت و از حرکت حضرتش ممانعت کرد. مرازم از امام اجازه خواست که به کمک مصادف، عاشر را بکشد و شر او را کم کند؛ لکن امام اجازه نداد و آنقدر با عاشر کلنجار رفت تا پاسی از شب گذشت و سرانجام او را راضی کرد. آنگاه امام فرمود: این بهتر شد یا آنچه شما می‌خواستید انجام دهید؟! این داستان و امثال آن دلیل بر شدت علاقه و میزان محبت مرازم نسبت به مقام امام خویش است و راستی او در هر حال مطیع امام زمان خویش بوده است .

نجاشی می‌نویسد: مرازم و بردارش 29 بارها گرفتار مزاحمت‌های هارون عباسی می‌شدند. یکبار خلیفه این دو برادر را همراه عبدالحمید غواص 30 که او نیز از اصحاب و یاران صادقین (علیهما السلام) بوده دستگیر کرد. از قضا عبدالحمید به دست هارون کشته شد، ولی آن دو برادر جان سالم به در بردند. رحمت بیکران خداوند بر روان آنان باد.

مسمع کردین ابوسیاربن عبدالملک:

او عرب اصیل و از قبیله بکرین وائل بوده است. نجاشی می‌نویسد: مسمع بزرگ قبیله بکرین وائل در بصره بود و از امام ابو جعفر (علیه السلام) کمتر، لیکن از ابی عبدالله (علیه السلام) فراوان حدیث کرده و از اصحاب خاص آن امام بزرگوار بوده است.

روزی امام صادق (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: ای اباسیار! من ترا برای امری عظیم آماده می‌کنم. 31 او را احادیثی است مشعر بر اینکه ارتباط زیاد و محکمی با اهل بیت داشته و از امام عصر خویش کاملاً پیروی می‌کرده و وجوه شرعی و حقوق واجبه را هر چند که زیاد می‌شد کنار گذاشته و به امام تقدیم می‌داشته است و حتی یکبار خواست همه‌دارائی‌اش را با امام تقدیم بدارد که اما نپذیرفت و او را از این کار منع کرد و فقط حقوق شرعی را برداشت .

معاویة بن عمار:

او پسر عمار بن خباب بجلي دهنی کوفی است، که بیان حالش در صفحات پیش گذشت . معاویه از موجهین اصحاب امامیه و مردی بسیار جلیل‌القدر و فوق وثاقت بوده است. در «وسائل الشیعه» کتاب «النکاح» در حدیثی، امام صادق (علیه السلام) به او «فرزندم» خطاب می‌کند و این دلیل آن است که امام، معاویه را بسیار دوست می‌داشته و به وی علاقمند بوده است، و چه مقامی از این بزرگتر و ارجمندتر؟ از مطالب منقول از «قاموس» و «تاج» درباره پدر او، چنین معلوم می‌شود که پدر و پسر هر دو معروف به تشیع و ولای اهل بیت بوده‌اند.

معروف بن خربوذ مکی:

او از راویان و شاگردان امامان سجاد، باقر و صادق (علیهم السلام) بوده و جزو شش نفر از اصحاب اجماع امام پنجم می‌باشد. احادیثی در بیان جلالت شأن او وارد شده است، بلکه او از رازداران اهل بیت و از مردان عبادت پیشه بوده که آثار سجده‌های طولانی در جبین او هویدا بوده است.

معلى بن خنيس:

او پيشكار حضرت ابى عبدالله (عليه السلام) و مردى فقيه و آشنا به مقام امامت و از سرشناسان اصحابه اماميه بوده است. و در جلالت شأن و ارجمندى مقام او همين بس كه امام از شنيدن خبر قتل او سخت محزون و متأثر گرديد و با حالت خشم از خانه بيرون آمد و در حاليكه از شدت ناراحتى دامن قبائش بر روى زمين كشيده مى شد و اسماعيل فرزند بزرگترش به دنبال او حركت مى كرد، نزد داود بن على عباسى قاتل معلى و والى مدينه از سوى منصور آمد و بروى نهيب زد و فرمود: اى داود! پيشكار و خدمتكار ما را مى كشى و دارائى مرا مى گيرى؟! و خشم امام فرو ننشست مگر زمانى كه كشنده معلى را كه سيراى پليس داود بود، گرفت و او را به قصاص معلى كشت.

از مطالب خواندن تاريخ آن است كه وقتى سيراى را كشان كشان براى قصاص مى بردند، فرياد مى كشيده و مى گفته است: اى مردم! اينان (عباسيان) به ما دستور مى دهند مردم را بكشيم و آنگاه خود، ما را به قربانگاه مى فرستند.

هنگامى كه معلى به دست جلاد عباسيان به قتل رسيد، امام صادق (عليه السلام) فرمود: به خدا سوگند او داخل بهشت شد. و فرمود: واى بر اين دنيا پست كه خداوند در آن دشمن خود را بر دوستانش مسلط ساخته است.

در سبب قتل معلى به دست والى مدينه آمده است كه او از كارگزاران و اصحاب سرّ حضرت امام صادق (عليه السلام) بوده و داود او را دستگير مى كند تا اسرار شيعيان و امام را فاش سازد؛ ليكن معلى خوددارى مى كند و لب نمى گشايد. داود او را تهديد به قتل نموده و مى گويد در صورتى رازدارى او را خواهد كشت؛ اما معلى همچنان در رازدارى پايدار مى ماند و بالاخره به شهادت مى رسد. اين صلابت و استوارى معلى دليل آن است كه او درباره دين، سخت كوش و در راه خدمت به پيشوايان برگزيده خدا جان بر كف بوده است. درود و رضوان خدا بر او و رهبرانش! آمين.

مفضل بن عمر جعفى كوفى :

از روايان و شاگردان مبرز امام صادق و امام كاظم (عليهما السلام) بوده و كمال و فضيلت فراوان داشته است كه كمتر كسى از فقها و روايان و اعيان شيعه به پايه او مى رسيده اند.

مفضل علاوه بر دانش و علم فراوان و فضل بيكران و تقوى و صلاحيت، از سوى هر دو امام، وكيل و نماينده هم بوده است. او كسى بوده كه وجوه شرعى و حقوق واجب مالى را به حساب امام و به وكالت از طرف او از مردم دريافت مى كرده و با آن پولها ميان شيعه اصلاح و رفع اختلاف مى نموده و مطابق دستور امام، با ضعيفان و محرومان مدارا مى كرده است.

و چه فضيلتى از اين مهمتر و ارزنده تر كه انسان، وكيل و نماينده امام معصوم، و در امور مالى و اصلاح ميان مردم كه نيازمند داشتن امانت، حوصله، سعه صدر و بسيارى از كمالات ديگر است، مورد اعتماد او باشد؟ عملکرد مفضل دليل آن است كه او براى همه اين مسؤوليتها، صلاحيت و شايستگى كافى داشته و براى انجام امور مرجوعه ازسوى امام، فردى لايق و صالح بوده است.

امام پس از درگذشت عبدالله بن ابى يعفور، مفضل را وكيل و نماينده خود قرار داد و همين كه او جانشين ابن ابى يعفور شده، خود دليل مقام ارجمند اوست.

مفضل با وجود بسیاری از رجال شیعه و اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) در کوفه، همچنان نمایندگی آن بزرگواران را به عهده داشته است، تا اینکه اجل او فرا رسیده و با نفسی پاک و روشی پسندیده به لقاء الله پیوسته است .

در منزلت او نزد امام همین بس که امام پس از دریافت خبر وفات او بیش از سی بار و به طور مکرر فرمود: چه بنده خوبی بود مفضل!

و امام کاظم (علیه السلام) می فرمود: مفضل مردی بود که من با او انس داشتم و از مصاحبتش احساس راحتی و آرامش می کردم. و باز فرمود: خداوند او را رحمت کند، که راحت شد.

خلاصه اینکه مفضل مردی بوده است که پر فضیلت و نزد اهل بیت با منزلت، که با چند جمله نمی توان از او تجلیل کرد و یا مراتب شخصیتش را برشمرد.

او رساله هائی نیز تألیف کرده است که جمعی از محدثان موثق، احادیث آنها را از وی روایت کرده اند که از آن جمله دو رساله «توحید» و «هلیله» را می توان نام برد.

میسر بن عبدالعزیز نخعی کوفی مدائنی:

ازروایان امام باقر و امام صادق (علیه السلام) است و جمعی از شخصیت های موثق، از او حدیث روایت کرده اند که بسیار شان از اصحاب اجماعند.

ابن شهر آشوب او را از خواص اصحاب امام ششم شمرده و گویند در زمان همین امام به سال 136 ق. درگذشته است .

سخنانی در تجلیل و تمجید او، از ائمه به دست ما رسیده است، از جمله امام باقر (علیه السلام) به وی فرمود: ای میسر! بیش از یک بار و دو بار اجل تو فرا رسیده بود و در همه اینها خداوند مرگ تو را به تأخیر انداخت؛ زیرا تو به خویشاوندان نزدیک خود صله و احسان می کنی - این حدیث بطور مکرر آمده است - و در جای دیگر فرمود: من بوی عطر شما و جانهای شما را دوست می دارم و شما بر دین خدا و دین فرشتگان خداوند هستید...

هشام بن حکم:

مولای قبیله کنده و کنیه اش ابومحمد یا ابوالحکم و از روایان امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) بوده و چندین کتاب تألیف کرده است که تراجم نگاران و دانشمندان رجالی به آنها اشاره نموده اند.

هشام در دانش کلام بسیار پیشرو بوده بطوریکه احدی را یارای برابری با او نبوده و در بحثها و صحبت های بسیار روشنگر بوده، که هرگز دچار لغزش نمی شده است. بحث های او در فنون کلامی و مباحث ایدئولوژیکی شما را به نیرومندی او در احتجاج و استدلال و قدرتش در سرکوبی مخالفان هادی و راهنماست.

امام صادق (علیه السلام) بسیاری از اصحاب و شاگردانش را از بحث و مناظره با مخالفان منع می فرمود و جز به تعداد کمی از ایشان اجازه بحث نمی داد و هشام در رأس کسانی بود که امام به آنان اجازه بحث و گفتگو علمی می داد.

امام (علیه السلام) هشام را در عین حالیکه بسیار جوان و کم سن و سال بود بر بسیاری از اصحاب و یاران کهنسال و پیش کسوت خویش مقدم می داشت و درباره اش می فرمود: هشام با دل، زبان و دستش ما را نصرت و یاری می کند.

و باز فرمود: هشام خواهان وجوبنده حق ما، پیش برنده حرف ما و تأیید و تصدیق کننده ما و به خاک مالنده دماغ دشمن ماست؛ هر کس از او پیروی کند و پا جای پای او گذارد، از ما اطاعت و پیروی کرده و هر کس منکر او شود و با وی مخالفت ورزد، البته با ما دشمنی کرده و منکر ما شده است... دیگر امامان اهل بیت نیز همانند حضرت صادق (علیه السلام) از هشام تجلیل کرده‌اند امام رضا (علیه السلام) فرموده است: او بنده‌ای صالح بود.

امام جواد (علیه السلام) فرموده است: خداوند هشام را رحمت کند؛ او چقدر از ما دفاع می‌کرد... امثال این کلمات از ائمه اهل بیت (علیه السلام) در شأن هشام، هر انسان هوشیار و بیداری را از دیگر تعریفها و تمجیدها بی نیاز می‌سازد و این بیانات سطح بالا از معصومین (علیه السلام) موقعیت هشام را در دفاع از حق و جنگ با باطل بروشنی نشان می‌دهد و بدون شك شمشیر کلام او در دفاع از امامت مؤثرتر از صد هزار شمشیر تیز بوده، آنگونه که هارون می‌گفته است: آری، هشام آن یگانه دانشمندی بود که مسائل مختلف را در موضوع امامت می‌شکافت و با فکر و نظر صائب مذاهب را بررسی می‌نمود و همین مکانت علمی او و قدرتش در بحث و مناظره سبب مرگ زودرسش شد. به همین لحاظ هارون هشام را تحت تعقیب قرار داد و قصد جان او کرد. هشام دچار وحشت شد و به کوفه گریخت و در اثر همین رعب و وحشت که باعث پاره شدن رگ قلبش شد، در گذشت. برخی گویند او به سال 179 ق. وفات یافته است.

در عین حالیکه هشام در دفاع از حق امامان معصوم و حمایت از حریم عقیدتی تشیع، آنچنان سخت کوش و فداکار بود، مع ذلك سخنان طعن‌آمیز هم راجع به او نقل شده و این يك امر طبیعی است که حسودان پر کینه برای شکستن شخصیت او ویران کردن بناهای اعتقادی‌اش بکوشند و درباره‌ش حرفهای طعن‌آمیز بزنند؛ وانگهی خود امام نیز گاهی درباره او بد می‌گفت تا بدین وسیله دشمنان و مخالفان را منحرف کند و نقشه‌های کید و آسیب را که برای هشام می‌کشیدند، نقش برآب سازد.

او از راویان ابوعبدالله و ابوالحسن (علیه السلام) و از جمله شاگردان روشنگر در علم کلام و مباحث عقیدتی بوده است که حتی دشمنان اهل بیت را نیز با منطق صاف و زلال خویش هدایت و حجت را برایشان تمام می‌کرد و راه را بر آنان آشکار می‌ساخت.

هشام بن سالم از جمله کسانی بود که امامان معصوم به آنها اجازه بحث و مناظره با مخالفان را می‌دادند و اگر به او اعتماد نمی‌داشتند و از انحراف و لغزشش بیمناک می‌بودند، هرگز به وی اجازه بحث و درگیری علمی نمی‌دادند، آن هم در عصر و روزگاری که بویژه علوم و دانشهای عقیدتی در اوج خود بوده است و حکومت‌های وقت نیز بر ضد اهل بیت از دشمنان آنان در بحث امامت و بلکه تمام علوم و فنون جانبداری می‌کرده‌اند. هشام تنها در علم کلام سرآمد نبوده بلکه از اجلای فقه‌های بزرگوار نیز بوده است و سخنان ستایش‌آمیز در حق او بسیار گفته شده که همگی مشعر بر بلندی مقام و والائی شخصیت اوست.

چگونه ممکن است ائمه بجدّ پیرامون این شخصیت‌های عالی مقام و این مدافعان سرسخت ولایت کبرای خود، سخنان قذح و طعن‌آمیز بگویند؟ مگر نه این است که این حق و حقانیت اهل بیت فقط با شمشیر بیان و با حجت برنده آنان قوام پیدا کرده است ؟

بدن شك همگی آنان، مجاهدان در راه خدا بوده‌اند که سپاهیان جرار حکومت‌های وقت و سلطه و وحشت پادشاهان و حاکمان جور را در برابر زبان شمشیر آسا و دلایل قاطع و برنده ایشان یاری مقاومت نبوده است. یونس بن یعقوب بجلی دهنی کوفی:

او از امام صادق و امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده و به روزگار امام رضا (علیه السلام) در مدینه وفات یافته و امام کفن و حنوط و تمام مایحتاج دفن او را فرستاده و به موالی و یاران خود و جدش فرموده است که بر جنازه او حاضر شوند و در بقیع به خاشکش بسپارند و چه تکریم و احترامی از این والاتر؟

یونس از فقهای سرشناس و از دانشمندانی بشمار می‌رود که در بیان حلال و حرام مرجع بوده‌اند او وکیل و نماینده امام کاظم (علیه السلام) نیز بوده و بطور کلی نزد ائمه موقعیتی بس ارجمند داشته است؛ چرا که ازسوی ایشان احادیث و روایاتی وارد شده است که همگی نشانگر منزلت عظیم او نزد امامان و توجه ایشان به او می‌باشد از جمله، سخن امام کاظم (علیه السلام) است که فرمود: ما محافظ و نگهبان تو هستیم.

و در سخنی دیگر امام صادق یا امام کاظم (علیهما السلام) فرمود: تو از ما اهل بیت هستی. خداوند تو را با رسول الله و اهل بیتش محشور بفرماید که ان شاء الله چنین خواهد کرد.

جز این، احادیث دیگری نیز درباره او وارد شده که نشان دهنده عظمت مقام و فضل و وثاقت اوست.

در اینجا سخن از روایان و شاگردان امام را به پایان می‌بریم؛ شاگردانی که هر يك ستاره‌ای درخشان، مرجعی برای بیان احکام دین و نمونه مکارم اخلاق و استادی در دیگر علوم و فنون بوده‌اند. از همین مطالب است که قدر و منزلت راویان، ارزش روایت از امامان و میزان علوم و دانشهای منقول از ائمه معلوم و مشخص می‌شود. 32

پاورقی ها:

- 1- در مورد تلمذ او نزد امام صادق (علیه السلام) به مصادر یاد شده در ترجمه اعلام سابق الذکر مراجعه شود.
- 2- نگاه کنید به مصادر سابق الذکر و رجال شیخ و خلاصه علامه و جز آنها.
- 3- مرحوم بحر العلوم گوید: «... جمیل، الجمیل مع ابان - والعبد لان ثم حمادان».
- 4- بحر العلوم رضوان الله علیه فرماید:
 فالسنة الاولى من الامجاد
 اربعة منهم من الاوتاد
 زارة كذا برید قذاتی
 ثم محمد ولیث یافتی
 كذا الفضیل بعده معروف
 و هو الذی ما بیننا معروف
- 5- رجال کشی، ص 160
- 6- الانعام / 89
- 7- رجال کشی، ص 268
- 8- رجال کشی، ص 297؛ چاپ مؤسسه اعلمی .
- 9- همان کتاب، ص 298
- 10- النساء / 88
- 11- الانعام / 120
- 12- رجال کشی، ص 294
- 13- همان کتاب، ص 344

14- همان کتاب، ص 122.

15- همان کتاب، ص 124.

16- رجال کشی، ص 126.

17- نگاه کنید به کتاب سابق الذکر، ص 286 حدیث دوم دلالت بر آن دارد که زید در عصر امام درگذشته، بنابراین بعید است عصر امامت حضرت کاظم (علیه السلام) را درک کرده باشد.

18- رجال کشی، ص 365 - 371.

19- محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی کسی است که سی و سه سال در کوفه پست قضاوت را به عهده داشته است. نخست از سوی بنی امیه و سپس از جانب بنی عباس. ابن ابی لیلی به سال 74 ق متولد شد و در سال 148 ق. در کوفه درگذشته است. شیخ مرحوم او را از اصحاب امام صادق (علیه السلام) برشمرده، لیکن چنین به نظر می‌رسد که او عملاً از مخالفان و دشمنان امام بوده است.

20- رجال کشی، ص 218 و 347 و 425.

21- فهرست شیخ طوسی، ص 235، افسست دانشگاه مشهد.

22- رجال کشی، ص 335 و 336.

23- رجال کشی، ص 284.

24- فروع کافی، ج 3، ص 275، چاپ دارالکتب الاسلامیه.

25- الشعراء / 101.

26- الحج / 34.

27- مرازم دو برادر دشته است به نامهای محمد و جریریا حدید و هر دو از علمای کلامی بوده‌اند و امام کاظم (علیه السلام) سخن محمد را می‌ستوده و او را به بحث و مناظره امر فرموده است و معلوم نیست منظور از برادر مذکور در متن کدام یکی است .

28- در ضبط نام او سه احتمال ذکر کرده‌اند: غواض، غواص، عواض و به هر حال او از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) بوده و گویند از یاران امامان باقر و صادق علیهما السلام و مردی موثق و مورد اطمینان بوده است .

29- رجال نجاشی، ص 298.